﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب در این نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

﴿ میزان الموازین ، فی امر الدین ﴾

﴿ اخلاص باخدای سرمایهٔ نیك بختیهاست ﴾

﴿ کلام ولی خدا علی است ﴾

﴿ اثر خامهٔ دانش نجفعلی ﴾

دراسلامبول
درمطبعهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اوست • وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او • احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست • صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی • مستغنی ازمشیراست ووزیر • منزه ازمانند است ونظیر • نفس کلی ازتولید روح ادراک ذاتش عقیم است • وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش منزلم بهانی سقیم • ناپیدایی که بنیاد جهان ازپی پیدایی اوست • وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرگشتهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه بر پیغمبر رادی • که به بندگی افتخار آورد • وعبودیت را بر رسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدد است • وصاحب ابد • خاتم رسل است • وهادیٔ سبل • کل عقل است وعقل کل • سید کونین است وسرور عالمین • ملاک وجودین است ومالک دارین • کاشف الظلم • شفیع الامم • صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ امابعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند • دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نگاشته • وبرنشر آنها همت

کماشته و پنــداشته اند ۰ که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند ۰
واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از کفتهـای آنکروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند ۰
وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفـای اهل دین محتمل
دانستند ۰ وازمن بنـده خواستند که برای یادآوری دلهـای پاك ۰
وآکاهی صاحبان ادراك ۰ مختصری بنویسم ۰ که سعـادتمندرا
مزید بصیرت شود ۰ و فتنـه جویرا اتمام حجت کردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود ۰ وبعلت کمی
آکاهی که داشتم ۰ وخودرا مرد مبارزت درین میدانها نمی دانستم ۰
وناچار ازپذیرفتن امر برادران شـدم ۰ که رد خواهش ایشـانم
ناکوار آمد ۰ امتثال کردم ۰ وبدانچه توانستم اقتصار نمودم ۰ واز
شرح وبسـط درسخن اعتـذار خواستم ۰ وبرالطـاف خدا وندی
اعتماد آوردم ۰ وازارواح مقدسهٔ انبیـا واولیا استمـداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامـه راکه برای سنجیـدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است ۰
ونمودن راه راست ومستقیم ۰ بیـاری خدای درطی یك (مقدمه)
وپنج (میزان) راستین قرار داده ۰ وهرکدام ازمیزانهارا بر ده
معیار مرتب داشتم ۰ وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن را که
جزاز راستی وحقیقت شنـاسی ۰ وغیراز راه خـدا پرستی نیست
بانصاف صـاف ۰ وتمیز خالص بی اعتسـاف اهل ادراك ۰ که
ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم ۰ وخدای راوکیل امور
دانسته ۰ دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم ۰ که مرا
وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل ۰ ولغزش درقول
ودرعمل وقایت کـند ۰ وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید ۰ انه علی کل شیٔ قدیر *

﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نگاه کنندکان این نامه‌را که ازروی راستی ودرستی مطالعهٔ آن همت کمارند . وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند . که دوست داشتن هرچیزی مرد را از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را ازسحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدها داد وملاطفتها کرد . بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند . که انا لنحن الغالبون . هماناچون معجز موسی کلیم آلهی رابرسحرهای خود شان غالب دیدند . سجده آوردند . وایمان کردند . وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ماانت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت . بهرچه خواهی در حق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند . وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار انداخته میشود . وتوفیق باخداونداست *

این نامه راکه بامر والتماس برادران مینویسم . درغایت ایجاز واختصار خواهد بود . وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که همراهست . طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم . وکتاب کثیر الحجم بنویسم . زیرا که وقت خود واخوان عزیزم را شریفتر ازان میدانم . وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت . وبقدری که صاحبان ادراک راکه بفطرت پاک بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد . ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هرمطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است . راه استدلال راباید

فهمید ۰ وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد ۰ ومابیاری خدای بهر سه گونه دلیل از حکمت ۰ وموعظت حسنه ۰ وجملهٔ دیگر برهان ازمجادله بالتی هی احسن ۰ در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرا محکم خواهیم داشت ۰ وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده ۰ سخنان زشت وسقیم را با آرایش دروغین نیاراسته ۰ براهل علم تأسی خواهیم جست ۰ وآداب سخنگویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود ۰ که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا با آرایشهای دروغین بیارایند ۰ وازدرودریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع راپوشیده نیست ۰ که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها گردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند ۰ بمخالف تمامی انجیلیان سخن گفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند ۰ رهبانیت رابرداشتند ۰ اعتراف بگناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیسیاهارا امر زاید گفتند ۰ دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند ۰ حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند ۰ ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی گوشت وخون عیسی را آن دوگروه باهمدیگر اختلاف کردند ۰ ودر اینجا زیاده برین تفصیل ازحالات واطوار وگفتار های آن گروه آوردن بکارنیاید * باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد ۰ ویاازجانب خدای اذن داده شود ۰ درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد ۰ والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا بآنها واگذاریم *

﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که
بثبات قدم درمقام انصاف باش ۰ وامر دین راکار سهل وبازیچه
مشمار ۰ بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع ازیك پدروازیك مادرزاده ایم ۰ واختلاف وضع
زمان بمرور دهور واعوام ۰ هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك
انداخته ۰ درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار ۰ این بنی
نوع رامختلف کردانید ۰ وبعلت حدوث اهل بدعت وکمراهی درمیان
صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان ۰ وکمی
آکاهی در مردم ۰ وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش ۰ ونبودن
اسباب مراودات ۰ وغلبات سلطان نفس اماره بسوء ۰ وتسویلات
هواهای نفسانی ۰ ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مر طبایع را ۰
وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید ۰ اینهمه اختلافات عظیمه ۰
وحالات وخیمه ۰ درمیان فرزندان یك پدرویك مادرافتاد ۰
وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد ۰ وبدین علت کارادیان
ومذاهب بجایی رسید که می بینی ۰ دین حقیق وراه مطلوب خدایی
ازمیان برداشته شده ۰ ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات
مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکرازروی واقع بنای تفحص درامر دین است ۰ برادروار
دامن همت رابرمیان زن ۰ ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن ۰
انس وعادات بمعتقدات خویش راترك نمای ۰ دل خود را پاك
دار ۰ که دوکونه محبت دریك دل نکنجد ۰ معنی انصاف را
ازخود جدا مساز ۰ ودرحضور شهادت خدای سخن را از روی
بصیرت بشنو ۰ وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج ۰ وخدای را
ولی توفیق دیده ۰ بمقصود حقیقی که خدا وراه خداست برس *

﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازاطوار خداشناسی ۰ وخداپرستی ۰ وآنچه متفرع

براین مطلب است • واین میزان بر ده معیار مشتمل است *

﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند • ودر توصیف او بصفات کمال • وتنزیهش از نقایص واز هر گونه تغیر وزوال • صاحبان ادراك ومعرفت از اهل هر دینی اقرار کنند • بل هر صاحب شعوری اگر تأمل نماید • وصانع را بعین الیقین شناسد • قطعا اورا از نواقص امکانیه منزه ومعرا خواهد دانست • وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *
درآغاز کتاب میزان پروتستانی گوید • خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است • ونیز گوید • خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری از تغیر وتبدیل است • واز کتب آسمانی نیز درجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه • وتنزه او از نواقص دارد آورده است • این مطلب را داشته باش • که مفتاح بسیاری از موردین خواهد بود *
پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانند آنها یعنی گروه پروتستان • از روی منطوق انجیلی که دارند • خدارا موصوف بصفات کمال • ومنزه از هر گونه تغیر وزوال • ومعرا از نواقص گفتند • افسوس داریم • ازاینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند • وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند • وازان ذات بسیطش تولید کردند • تغیر حالات دراورا جایز دیدند • نقص امکانی را بر آنجا اورد ساختند *
عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند • که ذات پسر درذات پاك پدر مستجن ومستور بود • وشباهت وعلاقهٔ ازلیه • که پسر را باپدر میباشد • مانند علاقه ورابطه ایست • که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد • واز ازل از او ظهور یافته • ومتولد گشته است •

لکن باز در ذات با پدر یکی است ۰ تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی گوید ۰ که گفت من در پدرم و پدر در من است ۰ و پس از این تفصیل ۰ از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده ۰ از روح و نفس ناطقه و بدن مثال آورده ۰ و تمثیل دیگر از نور و آتش و مانند آن گوید ۰ و در تحقیق اقانیم سه گانه که (اب و ابن و روح القدس) است شرحها میدهد ۰ و سخنها میگوید ۰ و روح القدس را که یکی از خدایان است ۰ در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی و اختلاف تمام درین دو مطلب رامی بینند ۰ و می دانند که کار ازدو قسم بیرون نیست ۰ یا آنکه عیسی پسر خدا و مستجن اندر ذات خدا نتواند بود ۰ بعلت اینکه ذات الهی را تغیر و تبدل چه در ازل وچه در قدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض نتواند شد ۰ وعیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة وانجیل نیز تصدیق میکنند ۰ بجز بندگی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت ۰ هیچ مناسبت وخصوصیت دیگر ازجهت ذات وحقیقت ۰ باخدای نتواند بود ۰ چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد ۰ ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده ۰ بت پرستانرا مردود دانستند ۰ وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف وازتغیر ونقصان منزهش کفتند ۰ دردعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بستایش بربت ظاهری نیست (اتعبدون ماتنحتون) ۰ استماع کننده ازهر سخنکوئی پرستش اورا کرده است ۰ هرگاه سخنکوی ازخدا گوید مستمع پرستش خدا یرا کرده است ۰ واگر ازشیطان گوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

معیار دویم

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنای بیانات نیز تفصیلی درآنخصوص خواهد آمد و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد . که اولا انجیلی که در دست دارند محرف است ومجعول . وآنچه دلیل برخلاف این بیاورند مردود است وغیرمقبول . کلام خدائی ووحی خدای دریك جای امر بتوحید . ودرجای دیکر امر بکفر وشرك والحاد نمیکند . وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای . وازآنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدائی . پایهٔ افهام ودرجهٔ دینداری آنهـا معلومست . که بایعلت عدم فهم این همه تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست . ویاخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنکونه سخنان را ازروی مصلحت جوئی خویش کویند .

درهر زمان ودرهر قومی . اضلال ملل وطوایف ازراه خدای . غالبا باینطورها بوده است . که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته . بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق وصواب را آورده . وباطل را باحق ممزوج داشته . مقصود خودشانرا حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکر را کفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند کان دروغکوی خواهند آمد . وازا وصیای او کفتند . که آنچه درکتب متقدمه کرده اند دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز ازانجیل درجای خود خواهدآمد *

﴿ معیار سیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال . ومستجمع جمیع صفات حسنه دانسته اند . ودلائل وبراهین از روی عقل درائک . وازبداهت اعتبار وادراك . وازکتب والهامات الهیه . وغیرآنها آورده اند . وکتب وتألیفات بسیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحیداست وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه ۰ پس کوش خود راباز کن ۰ وهوش وادراك خودرا درنزد من بعاریت بکذار ۰ وآمادهٔ فهم این معانی باش *

اول الدین معرفته

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ۰ وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود ۰ پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم ۰ عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند ۰ وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود ۰ پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست ۰ ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

لاتحیط به الأوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت ۰ وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان ۰ ازقبیل عموم وخصوص ۰ واطلاق وتقیید ۰ وبطور کلّ وکلی بودن ۰ وجزء وجزئی بودن ۰ وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی ۰ وبکم وکیف ۰ وبرتبت وجهت ۰ وبوضع واضافت ۰ وبارتباط ونسبت ۰ ودروقت ودرمکان ۰ ونه‌بودن برbalای چیزی ۰ یابودن چیزی دراو ۰ ونه ازچیزی ۰ ونه ببروز یافتن ازچیزی ۰ وچیزی مشابه ذات اونیست ۰ وچیزی مخالف باآن نی ۰ وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن باتمیز وتعیّن آن باابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است ۰ وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکور شد ونه بغیر آنها ونه بضد آنها • ومدرك نخواهد گردید ابدا بانچه در پنهان ودر آشکار است • وبطور کلیت هر آنچیزی که در مخلوق ممکنست ودر مصنوع تواند شد در خالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴾ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ﴿

چون ذات پاك الهی را منزه از جهات وصفات خلقیه دانستیم • واز ین تنزیه وتقدیس ناقص خود نیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم • وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم • واز قبیل توحید نمله فهمیدیم که خدا را صاحب دو شاخه میداند بعلت اینکه در ابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بیند • پس ما نیز آنچه که در خود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت در آنجا نتواند بود وورود اسماء ووقوع الفاظ را بر آنحضرت جایز نتوانیم دید • با همان اوصاف کمالیهٔ امکانیه با اذن خاصی که بتوسط مقربان درگاه او بما رسیده است اورا میخوانیم • وگرنه مشتی خاکرا با آن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود • این است که انبیا واولیا نیز در اینمقام بعجز خویش اعتراف کردند • مگر آنکه ایشان بجهة نزدیکی بر مبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه را مسلوب از خود داشته • وحروف اسماء وصفات را در حقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی از قلم صنع ازلی مکتوب یافته اند • وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند • این است که ایشان در سلامت از جهل ونقصان وتغییر مانده اند • ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴾ وسلام علی المرسلین ﴿

چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم • وطلب وخواهش رسیدن بر آن ذات را مردود یافتیم • پس ناچاریم از اینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم • خود را بشناسیم تا شناسایی بشناسایی او رسانیم • چنانکه در انجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی ○ ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم ○ واز کجاییم وبرای چه هستیم ○ مارا مبدء کجا است وبازگشت تابکجا است ○ وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است○ وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

معیار چهارم

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود ○ پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم ○ وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر بنور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای ○ ومطابق کردیم آنچه راکه فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وگوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند ○ ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است ○ یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم ○ وبگوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا ○ وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او ○ وببداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم ○ تمامی نقایص واوصاف امکانیه را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنگونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم ○ وتصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظهٔ فائده و مقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *
می بینیم که هیچ خرد مند بادرای اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهانرا بصفات کالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم . وکدام نقص است بزرگتر ازجهل برنیکی و بدی وترجیح بد برخوب . که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد . وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد و بدرا متروك خواهد داشت *

﴾ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴿

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد . ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

﴾ کار هر کس بقدر همت اواست ﴿

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست . پس بهبینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچگونه است . تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند . واولئك کالأنعام بل هم اضل گشتند *

﴾ هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است ﴿

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند . وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة گفته اند *

﴾ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نگرفت سنك خارا است ﴿

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشناختن صانع است ٭ وامتثال براوامر او واجتناب ازنواهی او ٭ وبازکشت مانیز بسوی اواست ٭ که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود وکرم وبقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم ٭ پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم ٭ که حب الوطن من الایمان ٭

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت ٭ معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او ٭ که بسبب امتثال برآنها واجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم ٭ که این بازکشت همان معنی معاداست ٭

﴾ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون ﴿

اکرچه صاحبان معرفت وادراک وارباب فطرت پاک آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند ٭ وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست ٭ لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیا وریم ٭

﴾ هوالمسک ما کررته یتضوع ﴿

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید ٭ صنع ومصنوع وجود صانع خویش را آشکار کند ٭ ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید ٭ کتابتی راکهبینی کاتب آنرا ادراک میکنی ٭ که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری وپیداست ٭ وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است ٭ یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود ٭ مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد ٭ وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد ٭

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است ٭

* عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگری را برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کاتب را که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده در چه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار او چیست واوضاع او کدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت ۰ پس شناسایی او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها وبها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج اورا میدانیم وخط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی در آیینهٔ ادراك خود او منطبع شود ۰ مانند آنکه کسی میرعماد یا حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید ۰ وخواهد گفت حافظ عثمان را دیدم ۰ یعنی بدلالت اثر او واین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف (۱) را مستقیماً نوشت ۰ این الف راستی واستقامت را دز وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید ۰ وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است ۰ وندا میکند مؤثر خود را باسم یا مستقیم ۰ واگر توحید کند اورا خواهد گفت که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد ۰ وخواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده وچیزی از او خارج نگردیده است *

اینجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در اینجا خطا کرده اند ۰ واز این صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند ۰ پس هر اثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر • وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد ودر آنجا مستجن واز آنجا ظاهر وبارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست وبجز جاهل معاند کسی راجای اعتراض در آنها نتواند بود *

عبدی اطعنی اجعلك مثلی

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی • مستقیم باش چنانکه دربدایت آفرینش مستقیم بودی • خدارا بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است • واسماء وصفات خود را درحقیقت تو بقلم تکوین نوشته • کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا

فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید • وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد کردد درآن مخلوق مکرم خود موجود ساخت • واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

درتوریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم • تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجمله جنبندگان درروی زمین سلطنت وحکومت کنند *

خلق الله آدم علی صورته

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد • که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند • وچنانکه خود را براو شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز براو شناساند • وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد • مگر

بعد از تصفیه تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شد هر مدرکی را بامدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ۰ واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت الهیه راقبول کند مناسبت دیگر نیست ۰ وچنانکه شاعری دراین مقام اورداین انسان لباس وقالب حقیقت است *

* اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند *

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود ۰ وآن انسان ازمنازلی که آمد مأمور بباز گشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده ۰ واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش ندادمعاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهر کس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید ۰ واطوار رستاخیزرا از اوآشکارا تواند فهمید *

* هر که گوید کوقیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم *

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت او ومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر ویاد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند گان جهانیان هستند ۰ این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند ۰ وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنها است باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده ۰ وچنانکه ازآنها خواسته اند باسباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند ۰

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده
وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهـا را که میکویم بکدام کوش میشنوی ۰ وبکـدام
دل میفهمی ۰ اکر بچشم اعتراض وکوش عنـاد ودل بغضنـاك
می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای ۰
وبکار دیکر بپرداز ۰ واکر وصایای مرا در کار داری ومقصودت
فهمیدن است ۰ امیـدوارم که بتوفیق خـدای ویاری روحانی
ازانبیـا واولیا بهره یاب کردی *
هرکاه بخواهیم ازمقـامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسـانی
ووقوع امتحـانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون
وپس ازاین‌را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰
از وضـع کتاب که برای بیـان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون
رویم ۰ علی هذا درانجـا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودر اثنـای
بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

﴿ علی نحت القوافی فی مواقعها * وما علی اذالم یفهم البقر ﴿

﴿ معیـار پنجم ﴿

ذات صـانع راکه بهمهٔ جهـات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل
نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن
والج وداخل کردد ۰ اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی
ویابطور اعلاواشرف باشد ۰ بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن
چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات
امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام
مرکب بااجزا وقیـام اجزا بامرکب بطور نیاز است ۰ وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد ۰ واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث ۰ ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد ۰ واکر قدیم است وخالق ۰ خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم ۰ واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج کردد ۰ ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت ۰ وکذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *
﴿ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا ﴾
خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خود کفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است ۰ زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر از حال عدم دخول است ۰ وحال خروج چیزی ازآن غیر از حال عدم خروج است ۰ وهر متغیری حادثست ۰ پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید از سر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه ۰ وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی ۰ آفرینش آفریننده کامل را عزوجل اولین مخلوقی دانستیم ۰ که او واحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

قل کل یعمل علی شاکلته

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است ۰ که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد ۰ وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید ۰ پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد ۰ واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجز این نیست ۰ که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند واز نواقصش عاری وبری دارد ۰ که درغیراین گونه آفریدن صانع باید عاجز ویا جاهل ویابخیل ومانندا ینهابوده باشد ۰ یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود ۰ وچون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل ۰ وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائز وحامل است ۰

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است ۰ وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات ۰ وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است ۰ وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم ۰ بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرگزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع ۰ اگرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو ۰ زیرا که اواول عدد است وواحد است چنانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیر چنان است که احد داخل درشمار نیست وواحد داخل درشمار است ۰ ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانند کلی است از برای افراد *

اگرچه تعبیرات مذکوره بجز دریك مقامی بیشتر جایز نیست ۰ وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعـداد وافرادرا ذکری نیست ۰ نه‌نبی مرسلی را درآنجا راه هست ونه ملك مقربی را ۰ جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست ۰ روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم ۰ که مطلب را قدری روشنتر کنم ۰ ودلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اکمال نعمت براست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم ۰ وهرکس سعادتمند مطالعت دراین سخنان را اگر ازروی خداجوئی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست ۰ وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسـارعت بر انکاریك حرف ازان رانخواهد نمود ۰ وازخدا یتعالی درخواست دارم که مراوجمله طالبان سعادت را ازخطـا ولغزش نگاه دارد ۰ والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثـال شناخته شودنه بجدال ۰ واینگونه مطـالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود ۰ وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس مابرای مانموده است ۰ لهذا مثالی دراین مقام بیاوریم ۰ وازآنجاپی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهـات دیگر مبعد ۰ پس اگرگویـند زید مانند شـیراست ازجهة شجاعتست نه ازسـایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الاعلی) *

﴿ تمثیل ربانی ﴾

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است • تمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *
وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی درآن ظاهراست • وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم • وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم • پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام ظهور وکمال برو زاشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد • بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات بر آن مظهر ازجهة انیت آن • وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند • خواهد کفت صانع ازل را دیدم *
درخودمان به بینیم • زید درآینهٔ بزرك بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زیدرا غیرمرئی دانیم مکراز راه اشراق وظهور درآینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *
زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغییری درذاتش حادث نکردد • وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورند ارد • وبلا کیف ظاهرشود • وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است درآینه نمود ارشود حاکی ونماینده است *
مقام مظهر راباز یدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك بر چیزی نیست • وهیچکاه جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید • که در هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است • واکر اوخودرا ازمقابله باز کیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

اکر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام • وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك • واین بحر بی کران را در ظرف الفاظ کنجانیدن نامتصور است چنانکه کفته اند *

معانی هر کز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید

کر بریزی بحر را در کوزهٔ

چند کنجد قسمت یك روزهٔ

اکر صورت زید که در آینه است بکوید من در ذات زید بودم ودر آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط کفته است • واکر کوید او پدر من است • واز آن متولد شده ام وبا او یکی بودم یا هستم واز او منفصل شده وبر او است پیوستم خطا کرده است • زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود • بل تجلی کلی که فعل او است مبدء آن است • واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست • چه اکر هزار آینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا از آن کلی در هر کدام از مرایا ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق کلی نیز تغییر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل از شبحی که منفصل از صورت متصله بزید مقابل است *

اکر در این تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید وخدا شناسی ودیکر مطالب دینیه برما روشن کردد *

عمران صابی که از متکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین در زمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد • در انجمن خلیفه که انبوهی از مردم بودند از « رئیس اسلام » که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن سؤالات خویش پرسید • که آیا خدای در خلق است یا خلق در خدا است وباین عبارت کفت « اهو فی الخلق ام الخلق فیه » آنجناب فرمودند « اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك » خبرده مرا

از آینه که آیا تو در آن هستی یا او در تو است • عمران از ایراد جواب درماند • و پس از سؤالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *
چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی • بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب و بزم انس الهی است • عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام که در آنجا نه ملك گنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید تقدیس و تنزیه باید نمود • و مع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار و هویدا باید دید • ولی پرده‌ها را باید برداشت و یگانگی را بیگانگی رساند *

﴾ مناجات ﴿

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و بر دوستان خویش رؤف و رحیمی • پرده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده کنند • و از شك و انکار بگذرند • لا والله آینهٔ بیگانه جمال ترا نماید *

﴾ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴿
﴾ تو بزرگی و در آینهٔ کوچك نمائی ﴿

﴾ معیار ششم ﴿

ببداهت ادراك و ضرورت عقل دراك روشن شد • که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است • و کمال الهیت او را شایسته چه بود • و حد ممکن مخلوق تا کجا است *
اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیك تأمل کنیم • و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم • و حدود خود را بشناسیم و تجاوز از آن را جایز نداینم • تا رحمت الهی را مظهر شویم • و تکلیف و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم • و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم • و از مشقات

وکربتهای غربت بازرهیم ۰ وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم ۰ ومصداق حدیث قدس باشیم ۰ که میفرماید *

﴾ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴿

﴾ وبصره الذی یبصربه و یده التی یبطش بها ﴿

صانع ازل بقدرت تامه ورحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید ۰ یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیها وبیابانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب رادربایند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور وبخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴾ فسالت اودیة بقدرها ﴿

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدارا بجزاوصنع ومصنوعی نیست ۰ وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست ۰ جمال مطلق ازل است ونورکلی حضرت لم یزل ۰ وظهورکامل وتام اوعز وجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اکرآن نورکلی رانیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتربود ۰ که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است ۰ وهمچنین است اکرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیز جمالی باشد ۰ تابحدی که عالم کثرت را کنجایش نمایند کی ازآن تجلی شود ۰ وآن وادیهای طولانی رایارای تحمل وظرفیت ازآن سیلهای ربانی کردد ۰ مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدراست رسد *

تمامی آینه هازید رامی نمایند لکن وسایط رانیز خواهند نمود ۰

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرکی را درمقابل خویش بکذار وعکس خودرا درآن نمای • آنکاه آینهٔ دیکری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابله تو باوی • پس به بین که درآینهٔ دومی سه چیز موجود کردد خود آینه وعکس آینه اولی وعکس تو •
ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دومی بیاوریم چهار چیز پیدا کردد •
اینها که کفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب • وکرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است •
وکثرتها که ازتعدد مرایااست برحسب کلیات است • واکرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرکاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بکذاریم • همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند • وبااین همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچکونه تعدد حاصل نکردد *
﴿ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾
این کونه حکایت را که آینه های چند جداجدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) کویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیکر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند • ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) کویند • وحکایتی دیکر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است بولب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنکونه حکایت را (طول درعرض) کویند • وتمامی موجودات درخارج این سه کونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است ۰ واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید ۰ وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید ۰ واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد ۰ وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد ۰ حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است ۰ وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم ۰ اکرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست ۰ که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد ۰ نام آن واسطه ومظهر کل را تومیخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

لانفرق بین احد من رسله

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است ۰ که هرکدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند ۰ وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرابشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

ذلك مبلغهم من العلم

معیار هفتم

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی ازتعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام و کامل باید باشد ∘ ظهورات او را در مرتبهٔ دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم ∘ که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل و تفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان ∘ یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند ∘ و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده و نمودند ∘ ولی مدارك و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشایستگی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدایی خواندند *

﴿ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند ﴾

این است که اگر پیغمبر آخرالزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نماز های مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با اینهمه اطوار و آثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

﴿ اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود ∘ از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم گردیده بود اصطفا و اختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد ∘ و او را به ﴿ مختار و مصطفی و صادق و امین ﴾ و جمله نامهای نیك خواند *

اگر ترا چشم بینا و دل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیه هست ٠ و در هر چه بنگری شواهد وجود و نمایندگان جمال و جلال و مرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق او است و صاحب نعمت خدا یرا بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفرستاده است او را مگر برای رحمت بر عالمین ﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد و محمد و محمود و حمید و حامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است و لام اختصاص است * چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر گردیده است بجز او نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان و اکوان است ٠ و سلطان اقالیم دهر و زمان ٠ و بجز او درسریر ملك ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالك کاه و افسری نیست ﴿ ما فی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ﴾ یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و براو شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق گفتندی ٠ و حکومت باستقامت میکرد و جنك مینمود چشمهای او مانند شعلهٔ آتش بودی ٠ و در سر تاجهای بسیار داشت ٠ و یك نام مکتوبی داشت که بجز او کسی دیگر آنرا نمی دانست ٠ او را لباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند ٠ و گروه آسمانیان با لباسهای سفید و بسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سر او میرفتند ٠ و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ٠ و تنگهٔ قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد • ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد • وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست • وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید • ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده‌اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود • وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوار آن نیز ناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار گوشهٔ را بنانتوان کرد • درختی که درروی زمین رویده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجز از تباهی بار نخواهد داد *

مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت

من فوق الارض مالها من قرار

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که از اسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت او نفهمیده اورا ابن الله گفتند واو را در ذات خدا گفتند واورا خدا گفتند • مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت

حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرگیست ۰ وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا ویا زادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر بر همه چیز آنگونه آثار را از یك عضو گاو بنی اسرائیل ﴿ که بر مرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اگر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا از عیسی سخن گوییم این عیسی پرستان حیرت کنند ۰ ودانند که ما خدا وعیسی را بهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیگر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطور اجمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود ۰ فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیگر گوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش گویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود ۰ واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد ۰ ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نور است چنانکه درمراتب عالیه ودرخاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم گردد که از کثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور ووجود شود وفرق داده نمیشود مگر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

﴾ سیه روی ز ممکن در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴿

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نور است ۰ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

﴾ سیاهی گر بدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴿

اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد ۰ چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود ۰ وبالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

﴾ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴿

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجاها پیدا شود ۰ وبقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نور را وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثر وصنع اونیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ۰ واین صفت اختیار جز در ترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیر است ودیگری مبدء شر متصور نیست ۰ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش دراین عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خود را بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل دراك قرار داد ۰ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات رابایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مگر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند رعوالم * بماضی در نبی واینده عالم
تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاک زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات
رازکیست این آب شیرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور

معیار نهم

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرگونه تشریف وتکریم است . وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را ازاین عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی ۰ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وبی بر چگونگی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج را در این عالم پست تصور کردی ۰ تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که از صفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ۰ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات در هر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها گذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم گردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ۰ ودر ضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را بار ریاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین گردیده است ۰ همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کدورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود ازاو خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهر اعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند گوش نکن وآنها را در دائرهٔ اهل ادیان

مشمار اگرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویا خرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت نمودم هان سهو مکن

ورنه چون بنگری از دائره بیرون باشی

بزرگترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ۰ ودر هر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندگان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت ۰ وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنها ودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمگر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز گشت ازطور سینا را معین کرد وچهل روز کشید وازانطرف سامری برای بنی اسرائیل گوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل گراهی جستندوآن همه فتنهها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان ازخدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اگر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش مینامند چرا دردست مابد بنگونه مغلوب ودر ماندهاش ساخت وآنها را از این کارها باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خودرا درآنها جاری سازد *

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنهـا را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید ۰ والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

ولو شاء لجعلکم امة واحدة

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك ۰ وشرح آن رادر اینجا کنجایش نیست ۰ واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای رادرامم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت وازجریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهد داشت *

معیـار دهم

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت الله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است ۰ بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا امین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها ۰ چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولایحصی است تماما بر عنوان وارداست . و اکثر آنها
از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا
وروح خدا و کلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت
در چیزهایی که منسوب بخدا اتواند اشد اختصاص بخدا داده میشود .
که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها
جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب
بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین
روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله
ونفس الله است . ومع هذا اینگونه نسبتهانه چنان است
که هرکس هرچیزی را بخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اگر باذن خاص
ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *
واگر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید
وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اگرچه آن نسبت
دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون
ازحد وحصر نیز بیاورد *

﴿ پایان سخن ﴾

اگر انصاف را باهوشیاری تاآخر این میزان همراه خود آوردی وسخنان
روحانی مرا که همه مطابق باالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است
بگوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین
واطوار خداشناسی بر تو منکشف گردد *
هرگاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه را مقتضی میدیدم
دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان
وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات
بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی را که ازمقربان درگاه الهی باین
عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده ودراین مقام عجایب بیان را مینمودم
چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

﴿ والحمدلله علی ماهدانا ﴾

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *
* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر کیریم تاکمراه نشویم . وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *
اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیك تدبر کنیم تااز ورطهٔ حیرت رهایی جوییم *
پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماتدین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *
اطوار بنی نوع خودرا درامر دین نیز بطورکلی بردو کونه یافتیم *
کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *
این کروه‌راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ۰ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ۰ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *
برخی دیکراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونا رومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ۰ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ۰ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ۰ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ۰ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی که‌در میان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

اساس بی دینی

اساس این کار چنان است ۰ که خدای حکیم وعلیم امر دین را بااینکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که‌بزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن‌جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکنند ۰ وبدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند ۰ واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند ۰ وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند ۰ چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی برما عنایت شده است معین نمائیم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

❊ ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول ❊

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکند ۰ وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند ۰ ودیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

❊ نفس اژدرها است او کی مرده است ❊

❊ از غم بی آلتی افسرده است ❊

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را ۰ ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند ۰ این یکی آن راید وآن دیگری این یکی را غیر معتمد می شمارد ۰ وعجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم يتلون الكتاب

ملاحظه بكنيد ازيك تورية وموسى كه اولا خوديهود يهادر تربيت آيين موسى چها كرده اند وچه قدرها اختلافات درميان آنها واقع كرديده است . پس ازآن عيسى آمده وميكويند كفته است براى محكم كردن امر تورية وموسى آمده ام نه براى تغيير احكام كذشته وتا آسمان هست حكم خدا وكلام خدا زايل نميشود . مع ذلك همان عيسى پرستان تمامى احكام تورية وتورا تيانرا چنان تغيير ميدهند كه هيچ اثرى از احكام تورية باقى نميماند . كليات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها وندرهاوختنه وطلاق وقربانيها وعيدها وغير آنهارا بكلى تغيير داده اند . بحديكه روز آسودكى را كه در ايام هفته در تورية روزسبت قرار داده وچه قدرها تأكيد درآن كرده است بروزيكشنبه مبدل كرده اند . كه اكر درست ملاحظه شود توان كفت كه هيچ جهة اتحادى درميان يهود وتورية باعيسويان وانجيل باقى نمانده است *

كذشته ازاين ملاحظه ميكنند بهانه جويان در ترك دين سخنان فرقه هاوطوايف اهل اديان را . وازيكطرف مشاهده ميكنند رؤسا وپيشوايان وعلما وكشيشان ومعلمان وروحانيان آنها را ومى بينند اكثر آنهارا كه همه تابعان هواهاى نفسانى ودوست دارند كان جاه ورياستند . وصاحبان كبر وحرص ونخوت . بندكان دنيا ومايلان برجمع كردن زخارف دنيا . ومرتكبان براموری كه خودشان مردم را ازآنها منع ميكنند . وتاركان امورى كه مردم را برآنها مأمور ميدارند *

ناورده بصبح درطلب شامى چند
ننهاده برون زخويشتن كامى چند
دركسوت خاص آمده عامى چند
بدنام كنندهٔ نكونامى چند

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا واولیا میشنوند . ومی پندارند که اکثری از آن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است وجملهٔ دیگر از آنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد . وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اند وامروز را آسوده از مشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

﴿ درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا از بنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند . وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد در عالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس از ابنای جنس خود که پیشتر از او آمده وسخنی گفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

﴿ وانها لکبیرة الا علی الخاشعین ﴾

بعضی ازمؤلفین آن گروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیگر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها گفته اند . هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه . پسر خدارا مشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد ۰ این مکر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرها شد چه چیز است ۰ عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است ۰ از سنك شتر بیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست ۰ وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون

بالجمله آن کروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان ورد براهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

معیار دویم

آن کروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم ۰ وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را با اطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم ۰ وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم ۰ ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریك وبیم موج و کردابی چنین هایل
از یکسوی کروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی ۰ اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیق وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچکونه از زبان طعن وتعرض طوایف واقوام دیکر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچکونه مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانها درین میان چه میکویند ۰ آیا حق دارند دراینکه بعد ازکذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجزیکی ازآنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های دیکررا مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند ۰ وترك کنند آیین جملهٔ آنهارا وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن کویند بی آنکه ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده باشد *
ازایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه ۰ اکر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیکر آورده اید چه میکویید واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود ۰ واکر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درکمراهی بودند پس جملهٔ عیسویان درباطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ محقه نتواند بود *
تفصیل احوال روسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا گفته اند ومن ذکر آنگونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم وبرصاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند بانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنگونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست * نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین زمان ازپیش نخواهدرفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیگر آوردند وکردند آنچیزیرا که درزمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنگام تزویج دختران یادروقت خاك نمودن مردگان ببرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نگردید • وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینکه دراینخصوص نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست • وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است واگر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد • ومع ذلك کارهای دیگر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *

اکنون را ازاین سخن بگذریم که مارا کاری بزرگتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراگرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم • در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنگی خود را یابیم • این وجودآلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم • بحظائر قدس رسیم • روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم • عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم • وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم •

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم • آتش فتنه های كمراهی را بخلت خدای کلستان کنیم • بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم • اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم • هر معبودی را بجز ازخدای واحد باطل وتباه دانیم • خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا

نی نی بجبهم تمام است یحبونه کدام است

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

معیار چهارم

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامریست بس آسان • لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامری بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آن روز پشیمانی بکار نیاید وشاخ ندامت بار ندهد *

آه اکراز پی امروز بود فردایی

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کار را برأی العین به بیند وتصدیق نماید • مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهر شعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد •

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه‌را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازد وازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد ۰ که‌این کارمسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای‌هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند ۰ درجای دیکرمانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی‌ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که ۰ هرکاه کار چنان باشد که‌شما میکویید ۰ یعنی اعمال‌را جزا ومکافاتی نیست ۰ شما واسلامیان مساوی خواهید بود که‌شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرا بنحوی باخرمیرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبدوارد آید

فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها ۰ یعنی مسلمانان میکویند که‌دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ وهرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختگی ومجعولی نتواند بود ۰ واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی وانداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت دادنفس اماره بسوء درنظرهای آنها نعمتهای دنیارا و پسندیده کرد آسودگی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پر نقش ونگار ﴾

﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

گمراه کنندگان درمیان هرملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برداشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحان ومعلمان دروغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

﴾ معیار ششم ﴿

قرار کار رادر امر دین بعداز اقرار بوجود صانع وتوصیف و تنزیه اوتعالی ودانستن اینکه ما را برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که درهر حال بی دینی بکار مرد خرد مند نخواهد آمد . و بختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری ازآنها رادرخارج خداپرستی یافتیم . ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید . وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها رادیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . وهرگونه خطا ونسیان ازما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . وناچاریم ازاینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس رامطلوب است . کسانی راپیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر . اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند ازاو گویند وهرچه کنند بامر اوکنند . وخدارا بشناسانند امانه بسخن . بگویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما نمایند . وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما نمایند . بگویند خدا حکیم است وحکمت اورادر افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند . بگویند خدا غفور است و بر ما بخشایند . وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر برهمه چیز درشناسانیدن خویش برمخلوقات بنحواکمل صورت کیرد . ونیز از مساوی عیوب وازمعاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قراردهیم وهرچه کویند ازخداد انیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . و کتبی آورده وآنهارا بالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی کذاشته اند . وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدا بوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بما رسیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنا بآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان * موسی وعیسی ومحمد * علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه راباید بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمد وکفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هر سه کروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدر یکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر بکلی نیز نزاع آنهارا برنداردیك قدری ازبنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت دریکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم کردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

﴿ شخص بیکانه ﴾

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متدا ولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد
اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز درصف عیسویان نشاند وازراه توسع او رانیز عیسوی نامید . اکرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیق نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیق مسیحی نخواهند بود *
آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرا دری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بر مقصود ما نیز تواند شد *

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن
او خبر نداده است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما
باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن وپیغمبر ما وتصدیق وتکذیب
از ما تمسك نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم متنازع محل
اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون را در موسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله
بودن او ودیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهدهٔ این سخن برآیید
ولی هر چه میگویی از روی انصاف بگوی وهر چه می آری از روی
انصاف بیار *

﴿ عیسوی ﴾ ١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولدشد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان بانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة ومانند آن چکونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکار کردند ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

﴿ مسلم ﴾

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه ازکتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وکذشته از انکاردرصدد آزاراو برآیند راستی عقل درتصور وقوع این امر قدری ایستادکی میکند ! *

﴿ عیسوی ﴾

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح استوازاینکونه وقوعات دردنیا بسیارشده است *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب اکنون بکو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

چه میکویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرکونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح کفته است که اکرموسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیرا که اودرحق من نوشت *

مسلم

تو میکفتی آیات بسیار در تورية وغیرآن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد ازاو نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز ازتورية دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

عیسوی

راست است اماآن آیات را اکنون در نظرندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنانبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

مسلم

اکر آیات شما ازتورية وغیرآن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثرآنها صریح درحق پیغمبرآخرالزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا « میزان الموازین » نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید ۰ وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باانیکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شماست *

عیسوی

بحث ازآیات واخبار کتب عهدعتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکنند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ماوشما یکی نیست ؟ *

مسلم

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ماوعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌گی دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دو عیسی ودو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزهاهست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد ۰ همینقدر میگویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بربنی اسرائیل تنها ۰ که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بربعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغگوی پیدا شدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او را درحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیق او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فراگرفته بود پنهان شدند ۰ اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکراو را کافر میدانیم ۰ واگرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما باآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ازمیزان الموازین﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود ۰ وجدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شماکه بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چگونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد ۰ دیگر نگویید چرا دوعیسی ودوانجیل میگویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگرچه وقت تنگ است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کاربرهمه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم ۰ بگویید به بینیم

چه خواهید کفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقة ایستاده و چند آینه کذاشته ایم که اورا نماید بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید ۰ وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرکی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی از آن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیکر با اینکه بزرك هم باشند کج نما ومعوج ورنکین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یا رنك شده یا تاریك یا بزرك از اندازهٔ خلقت و بااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را مینمائیم وآنطوراست که ما می نمائیم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الامر شناخته اند وباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است ۰ پس نمیتوان کفت که عیسی ما و پروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است ۰ بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیکر در خصوص عیسی چه میکویید این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت واز آمدن او خبرداد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد ۰ اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز بدانکونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد ۰ واکر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشته نه در حق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شده که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند گاهی جنگ با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جزیه و باج و فدیه دادند باینکه شنیده ایم که شما میگویید پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارها همانطور شد که شما میدانید و آنطور شد که میگویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند و معجزات وخوارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند و در صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما باشما در یك مجلس تمام نشود برادرانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد ۰ وخواهش دارم مجلسی دیگر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر ازین صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اگر واقعا تعصب و تعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ در مجلس دویم عیسوی بمسلم گوید ﴾

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایید اکنون بگویید که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعاً چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعین خدا است و ابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت و روح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

﴿ مسلم ﴾

در توریة که میگویید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت و نسبتهایی را که در حق او گفتید سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن الله بودن اورا آشکار ساخته است ۰ همچنانکه باز در میزان الحق ما در صفحهٔ یکصد و هفتم این مطلب را مشروحاً میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود و خدا پیغمبر نمیشود در جایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند ۰ و از یکطرف نجات جهان و جهانیان را از گذشتگان و آیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا را واحد وموصوف بصفات کمالیه ومنزه ازهر گونه نقص وتغیرحال میگوئید · وازانطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید وپسر از او تولید میدارید · درجائی انکار نسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل را تابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمارید · ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد · وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید · که بعضی ازاین متنـاقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد · ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل را عنوان کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید · راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم · وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که بر شماها وارداست تواند کرد *

﴿ عیسوی ﴾

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه · وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد *

﴿ مسلم ﴾

درصحبت باشما اگر انصاف وبی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گوئی وحقیقت جوئی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتراست · بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واو قرآن را ترجمه کرده است نخوانده که درآنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از ابلهان واحمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکر مانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی از ایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را درحق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شما دراین مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست کفته ایم . اکنون اکر آنها بشما بکویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی کوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را درجواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

وبنوت وچه در استجنان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی • وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت • وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴾ عیسوی ﴿

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را در این مجلس متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴾ مسلم ﴿

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴾ عیسوی ﴿

نسبت بی انصافی را بماندهید که ما هرکز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴾ مسلم ﴿

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکار نیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است • بهر حال قدری هم با شما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شما برسم *

﴾ معیار هشتم ﴿

﴾ در مجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴿

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام
اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه
از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را
تواند کرد ۰ وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را
در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین
مطلب دلیل خدائی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه
تواند شد ۰ ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است
منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدانکرده ام زیرا
که حال انجیل وتغییرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شما هم میدانید
وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن
انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد ۰ وگذشته ازاین
سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود ۰ خصوصا
که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریة
میتوانید دلیل بیاورید ۰ علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم
که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند ۰ وهمین سخنان متناقض است
که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از کجای انجیل برگناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید
باینکه مکررا انجیلها ونامه ها ورساله های آنرا از اول تاآخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل
درمواضع چند نیز آورده اند ۰ درباب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم
غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد ٠ ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد
وشاگردان را نماز آموخت ٠ وگویا تمامی عیسویان درنماز گذاردن
عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند ٠ لکن شمارا نمیدانم
اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید
واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید ٠ وچون درنزد ما
وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است
که در انجیل است وامر وز شماهم آنرا معتبرمی دانید اکنون به بینیم
نمازی که میکرد چگونه است *
کلمةالله عیسی در نماز چنین میگوید ٠ ای پدر ما که در آسمانها هستی
نام تو مقدس باد ٠ ملکوت تو نازل باد ٠ ملکوت تو چنانکه
در آسمان است در زمین نیز چنان باد ٠ روزی امروزهٔ مارا
درامروز ده ٠ گناهان مارابه بخشای چنانکه ماگناه کنندگان برخودرا
می بخشاییم ٠ مارا داخل اغوا وگراهی نکن ٠ تاآنکه مارا ازشریر
رهایی دهی ٠ چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست ٠ آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای
مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم
شمامیگویید انصاف باماهست لکن اگراز انصاف بپرسیم گوید نیست
آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکیدامر باقامهٔ
آن نمود البته خودعامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی
که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است ٠ روزه گرفت ونماز کرد گرسنه
میشد سیرمیگردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه
می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی برمن داده نشد · وگاهی عاجز ودرمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزار ها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود · ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است · لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجذبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است · وفی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد · اما کیفیت دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آن نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید · که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشنیده باشید · وهم نبوت و بیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت و پیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿بیبل﴾ را وتعیین صحیح وسقیم از آنها را بیك قاعدهٔ کلیه · وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را · که خدای جهان در روی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت · ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول در امر دین وخدای پرستی تصور توان کرد · جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی از علم الیقین بعین الیقین واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح از شما خشنود شوند · دلهای شما از تنگی باز رهد · چشم شما بینا گردد · گوش شما شنوا شود · مهر از دل شما برداشته شود · ومهر ومحبت حقیقیه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم · بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها گرفتهٔ نکن بادل پاك تدبرنمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد *

﴿ میزان الموازین ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی ٠ خود را برای روز جزا آماده دار وبدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم ٠ شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست ٠ دراینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند ٠ که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل برمعجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد ازسه روز ازقبر باسمان رفت ازاینقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاو ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه‌ها است معتبر نیستند ٠ دراینصورت شما در جواب چه میکویید بااینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزیر رکاب بکشید ٠ من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم ٠ حال شما مرا باسلام دعوت میکنید ٠ وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکار است درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
در قران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان معتقد را در مقابل کسی که از روی برادری سخن میکوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض بر شخص کوینده در خارج از مطلب آورد *
﴿ خوب سخن جوی چه جویی ز مرد * نیکویی و فربهی و لاغری ﴾
﴿ انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن را خوش ندارم خود شما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنرا توانستم خواهم کفت و اکر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعا را امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب و غضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این یکی را نیز علاوهٔ بر مقاله نمای که آیا شما نمیکویید معجزات پیغمبر شما را بجز زوجات و اصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شما در مقام انصاف انکار این کار را توانید کرد مکر از روی حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴾ مسلم ﴿

کرفیتم که این مطلب چنان است که میکوئی فقط از شما میپرسم که اکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاك خود ۰ وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که در او میدانید ۰ وخبرها وشهادتهای حواریان یا خواص اصحاب او ومانند آنهـا را درخصوص معجزات عیسی ۰۰ بشما بکویند که همهٔ اینها که شما میکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است ۰ وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند ۰ حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن واهانتهـای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند ۰ وانجیلها ونامه ها ورساله ها ازرأی وخیالات خود شان نوشتند ۰ واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتوانند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

راستی از شمـا درخواست میکنم کـه سخن یهودان را بکلی دور بیندازید ۰ عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست ۰ ومیدانید کسی که بنـای کار خود را برتعنـد کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد ۰ ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴾ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴿
﴾ دل کمراه پاك نتوان ساخت * سفهـارا حکیم نتوان کرد ﴿

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجـاج خود شـان افزودند وبالآخره نیز میدانی که چهـا کردند *

﴾ مسلم ﴿

بد نمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی را نمیکوید

که اگر عینا آن سخن را درر د براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد ۰ حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ما لجاج وعناد میورزند ۰ وباانکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیقی وایمان آورندگان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند ۰ که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد ۰ وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات او خاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد ۰ وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود ۰ ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عار جزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیگر حقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند ۰ واکنون چگونه میشود که ایشان گذشته ازاهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها بترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند ۰ درجواب این سخنان که برشما وارداست چه خواهید گفت ؟ ۰ اکنون اگر شما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است ۰ قدری از این محاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اگر لازم شد بازصحبت خواهیم کرد ۰ باهمدیگر انشاءالله ملاقات میکنیم ۰ شمارا بخدا اسپردم ۰ آدیو ＊

﴿ معیار نهم ﴾

دلائل حکمی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهرگونه تغیر وزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر کونه تغیر وحدوث ونقصان را ・ ببداهت عقل درالك وضرورت مستقیم ادراك ・ ما را راضی تواند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم ・ که عبادت خدای را بجای آوردی ・ نماز میکردی وروزه میداشتی وسجدهٔ مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی ・ ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا یست که مرا مبعوث کرد ・ بل ابداً نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر کفتن هر کز روا نبود ﴿ وآنچه از این کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعدازعیسی ناشی شد واز ترجمه هائی است که تغییر دادند واکر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدا بود وهست ودرنزد خدا بود وهست ・ ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواند هم بشود ・ زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد ・ بل اکر حقیقت کاررا بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویا ازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل ・ ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن کردد ・ ازفعل تو که نَصَرَ است یا نَصْر درهنکام یاری کردن این فعل ازتوصادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود ٭ پس به بین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد ٭ وهکذا تمامی افعال واسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه نبود ٭ وخدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجهة ذات متبارك از تنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکر یك ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور ٭ واین مطلب را درخود آشکارا توانی دید ٭

﴿ وفی انفسکم افلا تبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ﴾

خدای را از آنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن ٭ خدای معرا از حدود ومنزه از صفات کم وکیف است ٭ واو را زمان ومکان وجهة ورتبت امکانیه نیست ٭ اثر صفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدایرا حدود واعراض نیست ٭ وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی ٭ وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر گردد یعنی بظهور اشراقی یکی از حروف آن کلمه راعیسی ودیگری راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه از یکی بیشتر نیست ٭ وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا گردد وکثرت حاصل کند ٭ وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند ٭ تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه از آن نقطه نوشته شد ٭ وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آرا

نقطه علم نهاد . وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *
﴿ العلم نقطة كثرها الجاهلون ﴾
﴿علم﴾ دانستن خدای وشناشایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است . که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *
خدای توانا درابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید . وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *
ان الله خالق اسما بالحروف غير مصوت وباللفظ غير منطق . وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ . وبالبصر غير محسوس بریٔ عن الامكنة والحدود مبعد عن الاقطار . محجوب عنه حس كل متوهم *
خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست . وبلفظ بنطق نیاید . وبشخص مجسد نیست . وبتشبیه موصوف نگردیده . وبرنگی مصبوع ورنگین نشده است . باچشم محسوس نیست . ازمکانها وحدها بری است . ودور از جمله اقطار . حس هرصاحب توهمی ازاو در حجاب است *
اینکه گفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخرله لااول له ﴾ آنچه راکه نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد . وبالجمله اگر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآئینه های نماینده جمال الهی هستند در انجا سخن گوییم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کمیت

سخنگویی در این میدان لنگ است وزبان بیان کنگ *

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ انفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود درابتدا کلمهٔ وآن کلمه در نزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنند کان از انجیلیان تغییر دادند ۰ واین تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم کنتیم ۰ وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد ۰ وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل ۰ وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود ۰ ویوحنا برای تاکید بعد از ان کفت واین یعنی کلمهٔ خدا در نزد خدا بود ۰ ولفظ بود نیز درانجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود ۰ ونزد خدا که کفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست ۰ وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴿ هر چیزی ازآن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات درآن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت و وساطت او را نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای بیداد اشتن نور خود آنکونه

سلطنت را باو عطا فرمود ۰ واین مطلب مفصلی است که در بیانات
علمای اسلام از اهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است ۰ واگر
اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا أقل
بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آنرا می
خواندندی ۰ واضح وآشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند
اصل وترجمهٔ آنرا ۰ باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ
از عبرانی تواند بود ۰ وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید
بزبان عبرانی است ۰ که هیچ پیغمبری مبعوث نگردید مگر بلسان
قوم خود وعیسی را لسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه
مجاز انجیل گفته شود *
یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت را بطوریکه
ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح
میپردازد ۰ وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است ۰
انجیل کتابی است آسمانی ومطالب او همه حکمتهای الهیه است
وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت
وامثال وعبر ومانند آنها ۰ نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی
از پیغمبری یا مکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور
برای او در حیوة وی نازل گردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن
کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود نه روایات وصی آن پیغمبر
ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة
ازاین قرار است که گفته شد ۰ ودرنزد شخص هوشمند نیز این
مطلب آشکار است ۰ نهایت کار این است که درمیان بیانات
احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان
جای رفت وبرمردم چنان گفت یا چنان کرد وواضح است
که از سخنانی که مسیح میگفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن
در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یانه *
پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام تواند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه ٠ که اکثریا احوال مترجمین
وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت
صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

معیار دهم

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است
که شخص دانشمند باانصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودر نزد
اسلامیان نیز ازضروریات است ٠ ولی چون صاحب میزان الحق
این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را
تحریف وتغییر راه نیافته ٠ وپس از آن تمامی سخنان خود را
براین اساس متفرع کرده است ٠ بنابراین در تحریف
یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار
وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *
گذشته ازاینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را
سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثرآن
کتابها ٠ ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه
قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر
بعکس آنها گفته اند ٠ ونیز در حق مؤلفین وجمع کنند گان کتب
عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هرکس بخواهد بتتبع
خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم
وهرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست ٠ وهرگاه تنها امر ترجمه
وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم
معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند
٠ وکسانیکه ازکار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست
ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد
پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلق کردندوچون متفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین ورواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبگویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو گفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا گردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کاردین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال گفتند *
جمعی از کاتولیك ﴿ ۴۶۳۶ ﴾ سال گفتند *
گروه رومیان ﴿ ۶۱۳۱ ﴾ سال گفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشـاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا دراین زمان یعنی در سـنه ۱۲۸۵ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کـرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا کـه توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنهاتاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنـان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *

درنسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سـال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سـال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٠٢٩٢ ﴾ سال است *

ودر نسخـهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *

ودرنسخهٔ سامریان ﴿ ٠٩٤٢ ﴾ سال است *

والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کـتب مزبوره یکان یکان بیـاوریم کتاب بزرکی باید بنویسـیم ومرد خردمـند هوشیـار را حاجتی بر تفصـیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جاندلمز ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه های تورية وسایر نسخه های کتب عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمال کردید ۰ این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است و بهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست ۰ وکرنه خوداختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هرکونه فساد در کتب مذکوره کفته اند بهتراز من وشما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب تورية رامحرف میداندچنانکه درجلددویم ازتفسیرخود نوشته است ۰ ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی راکه میکوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی *

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بکفتار درحق یحیی کرد ومیرساندسخن را بدآنجا که کفت ۰ یحیی ازپیغمبری نیز بزرکتراست زیراکه اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینك من رسول خود را درپیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کنند ﴾ حقا بشمامیکویم که درمیان زادکان اززنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده ظاهرنکردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرکترند تاانکه کوید اکراورا قبول کنیدآن همان ایلیا است که خواهد آمد *

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخباراورا کرده است چنان است که ﴿ اینك من رسول خودرا میفرستم تاراه مراراست کنند ﴾

﴿ هورن ﴾ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخهٔ قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و اورا تمجید نمود بطوری که اگر لفظ را تأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت درمیان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیز در جزو زادگانست و از آنطرف میخواهند عیسی را بخدائی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اگرچه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است و در انجیل متی از قول عیسی باستشهاد آورد در بعضی از نسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که گفته شد یعنی لفظ ﴿ در پیش رو تو ﴾ نیست و در ترجمهٔ دیگر از توریة وکتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی در سنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که در صفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینك من رسول خود را خواهم فرستاد او در حضور من راه را راست کند ﴾ این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید درمیان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی کسی ظاهر نشد وخود از او تمجید میکرد ومیخواهند اورا خدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *
این است که درجاهای دیگر از انجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آنکسی که پیش از من آفریده شد ولکن درآنکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *
اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنند زیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است واگر بشریت اورا گویند آنهم که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود از اغذیه وازعناصر چهارگانه که طفل بود وباغذیه بزرگ شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول گردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبنزد خدا رفت ۰ که تفصیل این مطلب را درضمن بشارات از انجیل خواهیم آورد *
والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است از تحریفات آنها حقیقت حال بر تو روشن خواهد شد *
ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیا خبر داد ۰ و چنان گفت که اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد ۰ وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن گفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد ۰ واینگونه جلیات را درجای دیگر بیان خواهیم کرد *
چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

﴿ لیکون ختامه مسکا وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴾

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر سه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیا بود ۰ چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیا پی بوده است که عیسی بشارت براو میداد وبنی اسرائیل منتظر او بودند *
درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شد ودر آخرین هنگام عیسی باآواز بلند ندا کرد که ﴿ الیا الیا لما صبحتانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرا مرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند ۰ تاآنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید ۰ وعیسی باردیگرندا کرده روح را تسلیم نمود *
ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان درمیان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی ویاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *
﴿ کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا ﴾
دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان درطی سه میزان دیگر گفته آید *
اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع ازسخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیقت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید ۰ فرضا میداند که درمیان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص
توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات
هست ومیداند که کلا او بعضاً از آنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر
معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند ۰ ومع هذا مینویسد که توریة
وانجیل هرگز تغییر نیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار
عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *
عجب است از مؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش
بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها
تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگر آنکه
خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب
خود شان اضافت وکم نمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل
دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان
بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات
وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند
که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط گردد ﴾ *
کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی
ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه های کتب
عهدعتیق را برای اومی شمردم ۰ وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ
او گفتم بروی مبرهن میداشتم ۰ چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای
درخصوص تاریخ وغیره آوردم ۰ وآنهمه تنها وتنها برای اثبات
مطلب یقینا کافی است *
ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق‌جویان را
از صفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم
تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویا در ایمان
آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد ۰
وعجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ
کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند ۰ ولی مانند عیسی کلمة الله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده‌اند که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت امر خدایرا کرده باشند *

﴿ والسلام علی هل السلام ﴾

میزان سیمین از میزان الموازین

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند *

* واین میزان نیز مشتمل برده معیار است *

معیار نخستین

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهاردهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید * در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خودرا راضی نتواند کرد براینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای اونیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیارترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیات را نیز تماماً درج نکرد در اینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنها را بر مطلب صاحب کتاب حوالت با اهل ادراك وانصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الامن بعدماجاءهم العلم بغیابینهم ولولاکلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

﴿ آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است ۰ که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است ۰ وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند ۰ وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترا در محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین ۰ هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پرو تستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود • تا ز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند
که فردا دران دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست
نشوند ودرمیان ملتها رسوا نکردند • آفرین برادراك شما
آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد
سخنکویی اشتباه شده است *
میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است
وعدم دلالت آیات قرآنی را بر مطلب خود بخوبی میدانسته است لکن
چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی
امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی
شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آید این است
که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب
داشته باشد وخواه نداشته باشد • همینقدر عوام آنها بشنوند
که قرآن نیز توریة وانجیل را تصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای
اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *
ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است
والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت را بتو
وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت • اکر از قرآن
میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل
هدی للناس ﴾ پیش از این توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل
کرد یدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را
بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیا مرد آکاه باادراك تواند کفت که این توریة
وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است • اکر انصاف دهی
واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *
مکر خود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون
بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ انیتوکس تباه شد ۰ مکر مأخذ انجیلهای چهار کانه و یا بالاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید ۰ مکر تصحیحات متعددهٔ آنها را نداسنتید *

مکر معنی وحی والهام الهی را در نیافتهٔ ۰ انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که * انکلیون * را معنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریهٔ حاضر نیز اخبار او موجود است ۰ این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال وکارهای اواست تا زمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای ۰ مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر ما نیز جاریست ۰ مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال او چیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح دردست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنهـا ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنهـا درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریهٔ وانجیل که از سی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجمه های آنهـا اعتقاد کرده اند مکر آکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مگر نشنیده که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند واز کتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیر انجیلی که دردست شما است روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر باب اول ودویم انجیل شما درنسخهٔ آنها موجود نیست *

مگر از فرقهٔ مارسیون که درنزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنها نیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انگاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است * مگر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آگاه نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد * وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد * ومارادربیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اتمام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین درچهارصدوپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانگلتره وپترسبورغ موجوداست وغیراز آنها آنچنان نسخه هادردست مسیحیان

بسیارهستند • وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا باکتبی که الآن دردست دارند *
این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *
﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است • این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او و بنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهد بود • وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود • وکاتو لیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین کویند *
﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقاو مرقس و یوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسیامانده اند • ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد بااینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنهـا بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهـا نیز قرض دیکر اواست *
﴿ ثالثـا ﴾ باوجـود مسیحان ودعوت کنند کان دروغ کوی وتحریف کنند کان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیادیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکـه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میکویند درفلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *
﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب و بطلان آنست • کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها راباانجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست • بااینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خردمندی این سخن را نتواند پذیرفت *

درنزد مردم هوشیار حال تورية وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیرمحدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست • ومتن عبارات آنها دلیل برمجهول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جداکانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال تورية وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکار کرد درا ینجا برای نمونه بیاوریم • اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویاکافی است • ودر این باب معیاری جداکانه بخوانیم *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتورية است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختراوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودرشهر نیزمردی نیست که بعادت همه جای باما جمعشود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز اواولاد بیاوریم • آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد وندانسته بادختر خوابید • فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیزشراب بوی نوشانیم وتو باوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم • آنشب رانیزشراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته با اوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد •

وهر دو دختر لوط از پدر خودشان بار ورشدند بزرگی پسری آورد و نام اورا مواب گذاشت و پدر موابیان اکنون اواست ۰ کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد وازاو جویاشد گفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بار ورشد وشوهر اورا خواسته ۰ تاآنکه میگوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزد یواب فرستاد ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنگام جنگ بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنگ کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت ۰ ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان ۰ از کسانی که خدای بنی اسرائیل گفته بود کهبا آنهااز دواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند ۰ سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن از خاصه ومتعه وکنیز از آنهاداشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیگانه کردند ودل اوکه باخدا پاك نبود ۰ برخلاف دل پدرش داؤدشد وپیروخدایان صیدونیان گردید *

بعدازاین سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنهارا زاید میدانم که بالأخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میگویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است ۰ از کجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی از آن استشمام کنی *
از ضیافتهای خدا خبر ندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزد انبیا می آید صعود و نزول مینماید و بچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خود را فریب میدهد العیاذ بالله تعالی من هذه الالهامات *
افسوس بر چنان میزان الحق باد که با همهٔ این احوال میگوید یك کلمه و یك حرف در توریة و انجیل تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان واقع نشد ٠ و دلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل و عیسی در انجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ و نگاه داری کنند و زیاد و کم نمایند ٠ حال آنکه همان امر خدا و مسیح با آنها دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *
برهان دیگر نیز از قرآن آورد که خدا توریة و انجیل را نازل کرده است ٠ پس از اینقرار بنده کتابی تألیف کنم و نام آنرا انجیل و یا توریة بگذارم و بگویم خدا این کتاب را در قرآن خبر داد زیرا که نام آن انجیل است *
والحاصل اگر بچشم انصاف و دل بی آلایش بستم بنگری حقیقت حال را خواهی دید ٠ و تصدیق مرا خواهی کرد ٠ و اگر انصاف نکنی و ستم بر خود بیاوری حرجی بر من نیست و جرمی بر من نخواهد بود *
اینکه شهادت قرآن را در حق توریة و انجیل خواندی البته آیات تحریف را نیز خوانده و دانسته ٠ از تو انصاف میخواهم که آیا این قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود و نصاری و بمواجهت از علما و بزرگان آنها بطور طعن و تعرض نیاورد ٠ و آیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ گویان لعنت میکند و خود بدروغ نسبت تحریف و تغییر را به یهود و نصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که در یکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند و در جای دیگر آنها را محرف می شمارد آیا بزرگان یهود و نصاری با همه کبر و نخوتی که در نهاد اعراب بود و از پی بهانهٔ برای الزام قرآن و صاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن را بکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند ۰ وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکر کوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند * باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را کرفته وهرکونه اعتراض را باآنحضرت میکردند * پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریاد نکردند که دروغ پیغمبر در اطراف جهان منتشر وشایع شود ۰ وشکی دراین نیست که اکر سخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند ۰ همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار ۰ پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستند مکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را * وجحدوابها واستیقنتها انفسهم * وفرمود دیکر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت برشما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید • حال حکم ما وشما باخدا است واو بهترین حکم کنند کانست • یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را درآنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

﴾ وهو خیر الفاصلین ﴿

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار برآنهـا بعد از علم وآکاهی ازحقیت پیغمبر • عجب است که هیچ نکفتند ویا آنهمه نخوت وغرور برروی بزرکواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی مابعد از علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات از تو انکار وعناد کردیم • چرا برما چنان نسبت ناشایست را میدهی • وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود کرفتند *

اکنون اکر تونیز عناد جاهلیت راکه درآنزمان شایع بوده است ودراینزمان لباس دیکر پوشیده است ازخود دورکنی • خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانند بود • اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرکونه تباهی وتحریف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت راکه بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنهـا رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنهـا بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال برد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاو محکم دلیلی است برآکاهی آنهـا ازحقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت برصحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکا را داشت *

امااینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب کفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنامناسبتی

کافی تواند بود وازاینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیق بجزازیکی نبود واینهمه فرقه های کونا کون
که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیگران را درکراهی دانند
بجملکی خود شان را عیسوی نامند *
پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد .
کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد . ارمنی لاتین را بد
میداند . یعقوبی ملکاوی را غیرمعتمد می انکارد . نسطوری
رومی را مردودمی پندارد . ومع ذلك دراصطلاح ازجمله آنها
تعبیر بعیسوی آورند . باآنکه اکر عیسی را خبری ازآنها باشد
تنها ازیك فرقه خواهد بود . که هرگاه بچشم خدایی بنکریم
آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است . واکرقدری ازروی
تحقیق بنکریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

معیار چهارم

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره
میدارد وزاید نیست که عبارات اورا دراینجا بیاوریم *

درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبوراست

پس دراین صورت اکر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شدکه امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها
ازالهام حقیق صادرکشته باشد . که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است
هرکز رفع نمیتوانند کرد . بلکه درخصوص ذات وصفات خدا
وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنها کمانهای نالایق
وناقص صادر میشود . بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی بر تو وآیین وکتاب تو نیز وارد تواند شد ۰ مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد ۰ مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود ۰ بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾

﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ اما نمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهده این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پروتستانی را ازهمچنان انجیلی که ازحال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکنند *

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا از روی تحقیق مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند و بس و بر من وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید*
کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنون دانستی ۰ ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿میزان الموازین﴾ پیدا خواهی داشت۰ پس عنان کمیت قلمرا بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بمعیار تحقیق بیاوریم *
این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وگوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مردبصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *
عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد ۰ معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است ۰ راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینکونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور ۰ والمأمور معذور *
ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیکر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیکر باقتضای موضوع لاحق کذاشته میشود ۰ وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تا خاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم ۰ واگر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین از ین نامه دانستی که خدا یرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هر زمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد او مقرر گردید وصحف آسمانی که بصحف آدمش گوییم برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل گردید ۰ وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت واین شریعت چهار مین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر گردید ۰ ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان گرفت وروح برآن جنین داخل شد ۰ مژدهٔ تولد مولود راقالاً وحالاً داد وکتاب او ﴿انکلیون﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود ۰ این است که مسیح بروح ملقب گشت *
وچون در ازمنهٔ پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *
﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکترشود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *
نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکر خدای نخواسته باکوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *
اکنون را ازاین مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییربیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلم عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس ورعایت حقوق وترك عقوق ٠ وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت ٠ مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایگان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها ٠ چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد ﴾

به بینیم میزان پروتستانی چه میگوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد ٠ اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است ٠ ودر صورتیکه هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میگوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل گفتههای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی گفته من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نگذریم ٠

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد . وبنابراین انجیل هرکاه ازخدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیکردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر برکشند کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که در انجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کردواز همان سخنان اوبطلان مدعای اورا آشکارخواهیم داشت *

میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بد کویی درحق برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودندوانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن راتجویز کردلکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

انیجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارندواکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

دد نزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان بازنان دارد ۰ وممنوعیت آن چکونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از انیها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح ۰ با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بود زیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نماید اکر این امر لازمی بود ۰ وکرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید ۰ اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شد مطلب تازهٔ نبود زیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بر وقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که درترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس ازآن روزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است ونداسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود ۰ ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ، وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك نکرده است ۰ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات با آن قرینه روشن کردد ۰ که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فوأد نیز اعتقاد آورند *

بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات را ذکر ننمود وهمچنین شواهد دیکر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست ۰ که ﴿ اولا ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب او ندارد ﴿ ثانیا ﴾ درپس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت وبشارت پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد ۰ وما همه ترجمه هارا از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اکرچه دراصل کتابها واضح تر از این بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

﴿ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ﴾

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند ۰ نه آواز بلند کند ونه درکوچه ها فریاد نماید نی مرضوضی را نشکند چراغ روشن را خواموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم درروی زمین دلتنك نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر شریعت او باشند ۰ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *

آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم
وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی
واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی ・
پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیگانه وحمد خود را
بربتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را
برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلف که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود
محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را
ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
بانصاف وهوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تا در انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر
عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است・
واو برگزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است・
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را
درطوایف امم جاری کند ・ آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت
افتخار آورد بدست خود بی مرضوضی رانشکند کاورحمت برعالمین است・
حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند ・
درگذاشتن شریعت درروی زمین اذیتها کشد ودلتنگ نشود ・
واوعبد برگزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند
واورا دست گیرد واورا حفظ کند ・ واورابرای عهد خود وروشنایی
درطوایف عالم ظاهر کند ・ تا آنکه نابینایان را بینا کند وجهان را
ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی
دهد ・ خدای پروردگار عزت وحمد خود را باو عطا فرماید واورا
﴿ عزیز ومحمد واحمد وحمید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیکانه و بتها نرسد ٭ آن عبد حقیق الهی بتها را سرنکون کند بت پرستان را درزمانیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین کذارد جزیره ها منتظر شریعت او باشند ٭
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیراکه صاحب شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی کدبآنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنکی را باو دادند باآنکه اشعیا کفت در کذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود ٭
❊ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ❊ عیسی نیز جواب داد کدای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم ٭
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا کردد ٭
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیرها میشنوی که درامریکا باینکه مجموعهٔ ملت عیسویان است چکونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر کردید ٭ وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند ٭ ونیز آثار شریعت او بطورهای دیکر درمیان عسویان ساری شد وبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار کردید ٭ وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم کفته شود ❊ صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود ٭

❊ اینك آیات زبوراست ❊

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الابد امام هستی خدای توکه دریمین تست در روز غضب پادشاهان وملکانرا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت براتها خواهند کرد

وزمین را پرخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد ٭ وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند ٭ حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی تورية مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز گذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هیجدهم تورية مزبوراست ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها ازمیان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهرکس سخنان مراکه او از زبان من گوید قبول نکنند از او باز خواست کنم *

﴿ وماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود یاخدا بود ویاآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از بکجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یاتبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی اوخواهد بود که گفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴾ معیار ششم ﴿

از برای منسوخ شدن تورية یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودرآن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکا را خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد برنسخ را که آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

﴾ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴿

ازجمله دلائل منسوخ نشدن تورية باانجیل را میکوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکرلزومی برای آن قربانیها نماند *
درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *
اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که باید دل آدمی منزل خداباشداما بعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس میسازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *
درتوریة روزهای عید مقرر کشته بود که احدی درآنروزها مشغول کاری نشود بجزازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد ازآنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قراراست که نوشت واز انجیلها ونامه ها و رساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او و بالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را لازم نداریم هرکسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را لازم نمی دانیم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد ۰ پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنگی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل راتقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند ۰ ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه را قلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست ۰ ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند ۰ ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است ویا آنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد ۰ ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عباد نگاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکنند یانه ۰ ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر واز سنخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نگفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیگر قرار دادند و برخلاف توریتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بگذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار گذاشتیم . ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب گفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل شد چرا عیسی روزه گرفت وامر بروزه داشتن کرد واگر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها گذشته این پرهیزرا درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای گوناگون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واگر نکرد علت تغییر نمازهای مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اگرازاینگونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودیان مطلب واضحی است ، برای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراقسام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازآقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد ازاو باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میگوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی ۰ وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میگوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست ازآنروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید ۰ وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرادر اینجا بفهمیم اگرچه بیان این مطلب درجای دیگر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است ویابملاحظهٔ دیگر ان شاء الله سهو است پس بگوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً و خصوصاً وارد و تأکیدات در اینباب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان بانجیل او حکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود با آنکه اگر پاکی دل از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان و انجیلیان متفقند واز آنطرف خود میگویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بگذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که با ابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود گرفت آیا میتواند بسخنان بی بنیاد باطل گردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله عیسی است دو عبارت غیر کافیه بر اثبات مدعا از نامه هااست که * اولا * مأخذ آن نامه ها معلوم نیست * ثانیا * درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست * ثالثا * خود آن عبارات دلالت بر ترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم ۰ والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را از توریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

* درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات از توریة است *

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نود و نه سال داشت بوی گفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وكامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترا به بسیاری تکثیر خواهم کرد ۰ آنگاه ابرام سجده کرد وخدا با او بسخن درآمد وفرمود همانا عهد من با تو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید و پس ازاین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدررا امتهای بسیار کردم وترا به بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند * سرورها * از تو ظاهر کردند ۰ ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد از تو آیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده ۰ تراونسل آینده بعداز تراوارث دیارغربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است

آنگاه مرابراهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان توکه پس ازتواینه نکاه دار بدوآن عهدی که بایدتو ونسلهای آیندهٔ بعدازتونکاه دارند این است۰ که هرذکوری ازشماهاختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکورشمانسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه از نسل تودرخانه تو توله کنند یاازبیکانه زرخرید شماباشند۰ آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت شما میثاق ابدی کردد ۰ ذکورغیرمختون که پوست غلفه را ختنه نکنند وعهدمرا باطل‌سازد ازقوم خویش منقرض وابترباد *

اکنون برهان مؤلف‌رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقواوسیان بخوانیم * آیت ۲۸ و ۲۹ از نامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ۲۵ همان فصل‌را نیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

آیت ۲۵ هرکاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اکرازشریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

لاایمان ظاهرا الا بباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر

آیت ۲۸ و ۲۹ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودر معنی باقلب است و مدح اینکونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بینید این آیات را که صریح میکوید ظاهر را با باطن مطابق کنید وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری ننمایید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیق چنان است ۰ چنانکه در آیت پیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی ۰ که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهرکدام بی آن یکی ناقص وابتراست ۰ وهرکس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی باراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلاآوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کناهان کوشتی را از خود دور کردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

به بینید پایهٔ سخن اینهارا باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنکونه عهد ابدی راکه در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطواریهودبی حکم الهی وامر عیسی باتصریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم کفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد ازعیسی این کار رابی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اکرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکاراست فقط در امر ختنه که متمسك بنامه هاشده سخنی درخصوص نکارندهٔ نامه هاداریم که کاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن کفته اند و زاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ کوید ﴾

اکنون درخصوص باکرهها امری ندارم ولکن مانند کسی که ازخدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میکویم . اکنون کمان میکنم که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیکردر اینجابرای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود کفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نگاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که گویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است *
اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خودآورد که ازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *
پس در صفحهٔ ﴿ ۳٤ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی *
اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اکرمقصوداز اهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق بر انبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را از این آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

* دو آیت از سورة البقره است *

* یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون *

* افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون *

* آیت سیم از سورة البینه است *

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة *

در عدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست واز یك آیت پیشتر آن را برداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاء الله از روی سهو است *

از هیچکدام از آیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تا زمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه از بیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرکز مجال انکار آنحضرت را
نداشتند مکر بعناد و پرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان
درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان
حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است
که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند
وتوریة را آورد طایفهٔ از آنها یهودان کفتند که این احکام را
خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی
خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك
فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی
که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان
ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال
آنکه یك فرقه منتخب شده از آنها آنکونه تلبیس کردند وحق را
دانسته کتمان نمودند ۰ که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها
بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند
که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر
نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز برانکار
کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت
دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان
سوال کرد ۰ سبب تحریف همان تسلط شریری یعنی شیطان ونفس
اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی
آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم
آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون که بجهة لشکر کشیهـا از جانب سـلاطین وپادشاهـان وظهور هرگونه فسـاد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسـای آنها وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست و بعلت اجرای آیین امتحـان واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات وتغییرات در کتب آسمـانی بوقوع پیوست همچنـانکه اکنون یك نسخهٔ اصلیه کـه از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق وجدید ونامه‌ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل تورية وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضـوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهرقسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفـاق افتاد تحریف دادند وتبـاه کردند *

نه اینکه تنها اخبـار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتنـد بل در تمامی فقرات تحریف واقعشـد از توحید خـدای وبیـان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیـا حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعـد از این نیز در اثنـای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از تورية در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنهـا دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیـاناتی که دراین نامه آورده شـد اهل بصیرت وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهٔ باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را محبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین امر را بر خدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

والسلام علی من اتبع الهدی

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده درآن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد باآنکه حال کتب برما غیر مستوراست . ودر صورت مجهول الحال بودن اولا آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیق وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *
ثانیا درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دومطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *
وهمچنین درسایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدائی وموافق بااجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قول کنیم
وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب
مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی
وزنا کردن لوط علیه السلام بادختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام
سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات
میزان آخرین نیز خواهی شنید • پس ای مؤلف هرگاه جویای راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود را بدان
که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا با تو محاکمه کنیم وشرمناک
شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی وسخنان خود را سنجیدی *

معیار نهم

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت
وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خواهش وجود انسانی را برای آیت
شناسائی خویش کامل مطلق آفرید واو را آیینهٔ جلال
وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی
وذنوب داشت *
صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن
آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع
پریشان گوئی در حق آنجناب را خواهد نمود • لکن چون میزان الحق
بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت
ویک شفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد • وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا
ودومرتبهٔ الوهیت گفت • لهذا تحقیق این مطلب را برای یادآوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودربارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید * پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت از گناه ومرگ ونا پاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودراینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته وروحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ اوهستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا ازنامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید فراموش کرده باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تاآنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین گونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم ازآفریننده قادر مهیمن هرگز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نگردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسائی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ٧٢ ﴾ گوید شیطانی که مخلوق ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا گمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورابالای بام برد وگفت اگر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی نمود وگفت اگر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتودهم وازاینگونه کارهای ناشایست بخدائی خدا وصفات کالیهٔ اوتعالی پس هرگاه چنان است آنچنان خدای نیزشایسته خدائی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید وجمع کمالات ظاهریه وباطنیه‌اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودگی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکد ورتها کدام است *
حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکر آنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *
دیکراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجزازاین کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیکر مردم سراین مطلب بزرك را نتوانند کفت *
میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *
رمزی ازاین سرعظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مراست وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم ازآوردن تعلیماتی که ازعالمان ربانی بقدرخود فهمیده امازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیداتواند کرد *
﴾ آب کم جوتشنکی آور بدست * تابجوشدآبت ازبالاو پست ﴿
برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود . مؤلف نجات رابمسیح منحصر کرد ودلائل نارسا ازانجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ماازسخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر بر کشندکان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را فرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم ازکتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که * انسان در آن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده *
پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجهاکه دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه کمراهی *
ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ايشان است *
در كتب لفظيه وحروفيه بمحافظت خداى تمسك جستى و وقوع تحريف ونسخ را از آنها بكلى انكار كردى انبيا واوليا كه خدا را كتابهاى تكوينيه هستند ومقصود خدا از آفرينش جهان وجود پاك ايشان است كه ايشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحريف وتغيير وعروض كدورات وظلمتها را در ايشان روا داشتى راستى اگر تعقل كنى از حضور ايشانست شرم آيد واز اين نسبتهاى ناشايست درحق ايشان دركذرى *
اى مؤلف اينكه مسيح نماز ميكذارد واستغفار ميكرد و يا پيغمبر ما طلب مغفرت مينمود وهمچنين از انبيا واوليا يادرحق ايشان سخنانى كه موهم كاهكارى است ظاهر ميشد. نه چنان است كه امثال ما ناقصان ميفهمند كاهكارى ايشان بيان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضيات جهان خاكى ومعاشرت باناقصانست كه باقتضاى منزل بايستى بخورند وبياشامند وتحمل ازناملايمات اين جهان كنند واستغفار ايشان تعبير ازاشتياق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسيدن بمطلوب است *
ايشان عليهم السلام را برترى ازعالم بشريت است كه اين مقام نسبت بعوالم علويه كه ايشانرا منازل حقيقيه است بمنزله معاصى تواند بود وحكمت خداى براى هدايت وارشاد آدميان ورهايى دادن ايشان ازتاريكى ورسانيدن ايشان بدرجات كمال براين جارى شد كه ايشان عليهم السلام پايهٔ نقصان كيرند يعنى بعالم بشرى آيند ولباس آنها را پوشند واز جنس ايشان باشند وبزبان ايشان سخن كنند ومانند پدرى كه طفل را زبان آموزد تى تى پاپى كويند تا آنهارا سخندانى آموزند ازحيث برترى دهند ايشان را ناطق سازندونه تنها بزبان بلى وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم وديكر صفات الهيه سازند همچنانكه عيسى حواريان راكرد پيغمبر ماسلمان عجم راناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب كرد يعنى صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واورا داخل
بزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید
ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد
واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار
ازدست آنجناب جاری داشت *
واگر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت گناهکاری واستغفار
انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج تمهید مقدمات چند وبیان مطالب
دیگرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطالبی که ماراد رمیزان است
بیرون است *

معیار دهم

از بیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات
اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول
ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان
شنیدی وازبراهین قویه که در بطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت
بمسیح یاغیرمسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا
که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت بآسانی
خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب
داریم *
دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل
شد *
عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار گردید *
وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *
تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا
بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ
مقربان الهی معلوم شد *

تنبیه

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها
سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی
حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار
بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند
ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نگاشتم ودوری
ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود *
کاین همه آوازها ازشه بود * گرچه ازحلقوم عبدالله بود
دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت
ازصفحهٔ ۱۱٤ اوسخنی بیاوریم ومزید آگاهی ازآگاهی
اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *
وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است
او بخدا دعا یعنی نماز ومناجات وشفاعت کرده است
وهمهٔ این گونه افعال که ازمسیح صدوری یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابر الوهیت واگردرخصوص این مدعا سؤال نمایی
که آیاچگونه ممکن است که الوهیت وبشریت بهم ملحق شود پس
من هم ازتو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
وهرچیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد وبحث
بحکمت خداوندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلک برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب را در معیار هفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میگفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی را نمیرسد که در اینمقام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم • وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار ازافزودن بربیان خویش خواهیم بود *

لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیگر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بود وازآنطرف نیز مجبو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند وعبارتی دیگر برآن بیفزایند وبگویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچار شدند ازاینکه آنجناب را دوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل را حمل بر بشریت او کنند وآیات مجهولة الحال دیگر را که بسیاری ازآنها نیز گذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان ازآن پرسید بدانیم تا آنکه گفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی یاجوزی نتواند گنجید *
خدای را اول مخلوقی بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهر چه آفریده شود در انجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق انجهان خواهد بود *
وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *
دیگر واضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند گردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *
وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لا یعد ولا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید • وقدرتی که درمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است • وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است • وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنهـا را که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست • که ذات ازل برمخلوق واردنشود وواقع نگردد وتعلق نگیرد • نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریك نفی کنیم *

﴿ اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *
گذشته از اینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود یابد • یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او ۰ اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشند بعلت اینکه گفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست و کار نیك را صانع قادر البته ترك نکنند زیرا که بند کان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

حلول در بشرسهل است که درکمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واگر این کار نیك ورا جح نبود پس خدارا منزه ازکار بدوزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت ازگفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد گفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیگر اینگونه تغییرات وتبدیل درذات اورا جایزدانستند ۰ نمیدانم چه میگویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با اومغایر با حال بعد از اتحاد است ۰ و توخود در اول کتاب وجاهای دیگراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط گفتی ۰ وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واجد الهی درگذری وبشر راجای حلول ذات خدای نگویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی باجسمانیات نتواند کرد *

هرگاه عباراتی است که میگویند از مسیح شنیده شده که گفت من درپدرم وپدردرمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنگونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با آلایش حلول واتحـاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شـاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اند ودر انجـیل خودشـان نوشته اند *

اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدرهمه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندکان بمسیح ﴾ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی بآنها دادم که یکی شوند چنـانکه مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند که تومرابعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان رادوست داشتی * نیز ﴿ درآن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترابآنهادادم وجهان دشمنی بایشان کردزیرا مانندآنکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهـان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعدهٔ تودرحق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تومرابجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم بشمابیان میکنیم که شما باما متحدباشیدوفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر اوعیسی مسیح است ﴿ نیز درآن فصل است ﴾ اما اکرما نند او که درروشنا یست درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحدهستیم *

﴿ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ﴾ باورندارید که من در پدرم وپدر در من است آنچه بشمـا میکویم ازخودم نیست بل پدری که درمن است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ درمن ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز درآن فصلست ﴾ درآن روز بدانید که من درپدرم وشما درمن هستید ومن درشمـا هستم *

﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا وپدر همه یکی است که اوبالای همه است وباهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است ﴾ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول اول تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل درجملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا درآنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادر انوا بیاکاهانم از رموزآن کلام حقیق الهی که دراصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان * اولا * و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه * ثانیا * درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را ازروی مودت ولطف جویا شود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم * انفکم سمین * میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود * بینی شما فربه است * که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بوداز ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند • پس اکر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است • وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت * راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس • ودر قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت برپیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدا نامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نموده که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو درحضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامهها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت • واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت بر مطالب اهل تثلیث نتواند داشت ۰ بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر از عبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیا واولیامیباشد ۰ واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است ویهودیها میگفتند ما پسران خدا هستیم *

* درفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است * خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را از معجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هر کس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است ۰ والیسع نیز احیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز این معجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع ازتوریة است ۰ وآنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند ۰ دم گاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وببداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر کردد ۰ لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که درخصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه ازروی سخنانی که ازعوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد ازسخنان جاهلان است . ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست . خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت . وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطا فرمود ومنتی بزرگ براو نهاد *

ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود . وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود . ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرکاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم . وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا برتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز دربیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد باینکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیا اخبار پیغمبر آخرالزمان دربقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه . وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردید یانه . اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد وازخدا وند یاری خواهیم جست *

والسلام علی اهل السلام

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبرموعود که منتظر درمیان جمله امم وقاطبهٔ ملل بود . که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید . ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد . واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختیار که خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودرباره هرگروهی از ملل جاریست اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع وبرخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند . وهمچنانکه پدر مارا بی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم وبشارت کرد . یعنی انکلیون را بروی فرستاد وروح القدس را مؤید ومسدد اوداشت . وآنجناب آنچه را که مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت وبشارت بعمل آورد . وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند ازبرکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تا آنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختبار شد *
سر وحکمت امتحانات الهیه را که درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال گفتیم وکسانیکه جویای مزید آگاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند ۰ واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نگاشتم این مطلب رامشروح داشتم ۰ ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است ۰ دراین مختصرنامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *
آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ۰ که پیغمبر یاولی که داعیان براه خدا وهادیان ومبشران وانذار کنندگان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند ۰ تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدگان که درآن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ۰ واین گونه امتحانات واقع نتواند شد مگر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از او ظاهر گردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم وبشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند ۰ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغگوی پیدا شده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ۰ وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنها در هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفا در حق معلمان بعد از عیسی میگوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله را که شایسته لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها درخصوص راه حق بدگویی واطالهٔ لسان شود واز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شما ها را بجای متاع گذارند یعنی بخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی که باو داده شده بود بشما نوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب ما نیز چیزهایی هست که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت ایشان است تأویل کنند . اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش از وقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنا است از دروغگو یافتن تو رسولانی را که میگفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودند و دروغگویی آنها را بامتحان دانستی آگاه شدم *

تحریف ودستکاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات وبدعتها که درآیین او گذاشته شد . واعمال وآداب آنجناب را که برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتر بیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینهـا نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجـایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شـدند ودعوت کنند گان ومعلمان دروغگوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحـواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چوپنهان شود * شبپره بازیگر میدان شـود ﴾

وچون بشـارت عظمی که آن کلمة الله مأمور برتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخرکائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظـار آن خلاصهٔ آفرینش را داشـتند وبعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی درروی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شـتندی که وعدهٔ مسیحی درظهورآن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کـثرت شهرت وشـایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی برد ارند ونوررحق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت وانصـاف بیند خود حقیقت کاررا مطابق بیـانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت گفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بربشـارت عیسی برپیغمبر آخر الزمان داشـته باشـد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنـانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیـان آوردی. نخست جواب آنگونه سخنان را ازما مخواه. مگرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند اونیز از آن دروغگویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد . معلمان دروغگوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که دراین کار پیشینیان آنها را بود دراینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص گمراه کنند گان بعداز خود خبر داد ومؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنگامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی رسیدند که این علامتها کی ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد ازمن پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نگارش یافت . ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند گان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا گذاشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واگر پیغمبران دروغگوی نیز باآن معلمان بگوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان دروغگوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبراز بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حذفیات وتحریفات از جهات دیگر نیز مردود است *

اولا مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمله انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید ۰ و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

ثانیا مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاکاو احمد است ونگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودنه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد ۰ و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات راکه از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن وبیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب در دست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت بر منکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتورية وساير دلائل و براهين راچنانكه وعده كرديم درطى اين اوراق بيارى خداى خواهيم آورد *

اهل كتاب بشارات وارده دراين بقية كتب آسمانى را كه در حق پيغمبر موعود ومنتظر است بخوبى ميدانند ولى بعلت زبون بودن دلهاى آلودهٔ ايشان ازسلطان جهل وعناد چنانكه عيسى خبر داد راه تأويل وبهانه جوبى رادر كلمات الهيه پيدا كنند ٠ و پس از علم وآكاهى ازحقايق امورانكار وجحود آورند ٠ چنانكه يهودان درحق مسيح وبشارتهاى وارده درمسيح ودرمعجزات ظاهره ازمسيح ودراعمال ورفتارهاى مسيح كردند وهمچنانكه صاحب كتاب ازروى بى شرمى به تبعيت كفار عرب نسبت جنون وصرع العياذ بالله برآنچنان پيغمبر عظيم الشان داد مسيح ويحيى را بجنون منسوب داشتند *

افسوس برآنكونه دينداري باد ٠ اى صاحب تأليف درانجيل خودت ازيهودان ومنكران نشنيدى كه كفتند رئيس شيطانها بامسيح همراه است وهرچه ميكنند بدستيارى او ميكنند ٠ ودرحق يحيى نيزمانند اين سخن رانشنيدى وتبعيت بريهودان را برخود ننك ندانستى ؟ *

﴿ معيار دويم ﴾

آيات كتاب موسى راكه آنرا تورية مثنى كفته اند درمعيارششم ازميزان سيمين بمناسبت ازسخن آورديم ٠ ومعلوم كرديم كه آيات مزبوره درحق بشارت ازپيغمبر موعود است ودلالتى بمسيح نتواند داشت ولى صاحب كتاب در فصل اول از كتاب سيم كتابش خود كشيها درتأويل آيات مزبوره ميكنند ٠ ولفظ برادر راكه درتورية كفت ازبرادران بنى اسرائيل پيغمبرى بصفات وعلامات معلومه مبعوث كنم مى خواهد تأويل كنند كه اهل ذوق وادراك درجرح وتعديل آنكونه تأويل كه درلفظ برادران كرده است محتاج به بيانى ديكر نيستند ٠ وبالبديهه برادر يكقوم

طايفهٔ ديكري است كه از يك پدر جدا شده اند چنانكه اين معني در حق نسل
اسماعيل واسحق كه از ابراهيم على نبينا وعليهم السلام متولد شدند
و بني اسرائيل باسحق وعرب باسماعيل منسوب كرديدند واضحست ٠
اين دو طايفهٔ عظيمه برادرند ودر كتاب موسى است كه بكليم خويش
ميفرمايد خداي پرورد كارتو ازميان برادرانت پيغمبري را مانند تو
مبعوث خواهد كرد ودر آيت ﴿ ١٥ ﴾ از كتاب مزبور از فصل
هجدهم است كه خدا فرمود ﴿ از براي آنها پيغمبري را مانند
تو ازميان برادران ايشان مبعوث خواهم كرد ﴾ وبيان دلالت
اين كلمات را بر پيغمبر موعود وراست نيامدن آنهادر حق عيسى خصوصا
بمعتقدات عيسويان كه در آنجناب دارند در معيار مذكوره آورديم *
در صفحهٔ ﴿ ١٧٩ ﴾ ميزان الحق پروتستاني كه در بيان اين آيات
بسخن پرداخت ميكويد ٠ ثانيا از آيات تورية آشكار ومثبت ميكردد
كه پيغمبر وعده شده به بني اسرائيل يعني آن ذريهٔ وعده شده بابراهيم
كه بسبب وي همه طوايف عالم بركت خواهند يافت از نسل اسحق
و يعقوب مبعوث خواهد شدنه اينكه از نسل اسماعيل ٠ وآياتي
درا ينجا آورده است كه هركز دلالت برمدعاي او نتواند داشت ﴿ خدا
بابراهيم فرمود سخن ساره را در خصوص هاجر بشنو وآنهارا بديار
غربت بفرست وازساره باين سخن ناخشنود مباش ذريت تو از نسل
اسحق نيز خوانده ميشود ﴾ خدا باسحق نيز وعده داد كه از ذريت
تو زمين بركت خواهد يافت هيچ تنافي وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ
الهيه كه در حق اسماعيل وذريت او داشت ظاهر نتواند كرد ٠ واكر
عيسى پرستان ومدعيان عيسى پرستي بانصاف وادراك پيش آيند وكوش
كنند مطلب بغايت روشن است ولكن ٠ حب الشئ يعمي ويصم *
چون اساس سخن را بقدر امكان براختصار كذاشتيم درميان اين
مطلب ووعدهٔ بركت روي زمين كه بابراهيم وذريت آنجناب داده شد
ازهمين تورية بقدر كفايت اهل دانش وبصيرت خواهيم آورد ٠
وخواهيم نمود كه وعدهٔ مخصوصهٔ خداي درنسل اسماعيل عليه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی دو بیرون از مقـام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و کنایات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست ۰ و پیشتر گفتم که اثر مشـابه صفت مؤثر است و میان مدرك و مدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته و مکدر نشده باشد ۰ مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیق اورا احدی از امثال ما ها نتواند فهمید ۰ پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم ۰ و پاکی اعراق و اصـالت نسب کاری است لازم الاعتنـا ۰ لکن نه چنـان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم ۰ یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم ۰ و گوییم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد ۰ که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود ۰ و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد ۰ بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نگویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *
﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را ثمر شایستکی بتوبه بیاورید خود بخود نکویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدای ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *
ای مؤلف بنص تورية کسانیکه عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ۰ اکر محبت خدا را در دل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید ۰ واکر بخیال باطل بکویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارا رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند ۰ همین آیاتی را که میکویی در اختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است ۰ آیا در ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم را مأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ۰ مکر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *
از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای را در حق نسل اسمعیل یکقدری بدانی *
﴿ درمعیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات تورية را شنیدی ووعدهٔ خدا را با ابراهیم درخصوص برکت یافتن جهان بذریت او وظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی ۰ آغاز سخن را از آنجا بکیر واستواری امر میثاق ابدی را درخصوص ختنه معلوم نمای ودر ذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *
﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور از تورية است ﴾ ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل در حضرت توزندکانی کناد ۰ واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق
شد . وازلحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یاهمانا اسماعیل
درحضرت تو زندگانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید
سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است
. زیرا که آنجناب درجواب بشارت ازاسحق این سخن را کفت ودر
جواب ابراهیم ازتولداسحق وثبوت عهد ومیثاق دراوو درذریتاو
خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینك اورامبارك
خواهم کرد وبرکت خواهم دادواورا عظیم خواهم نمود واو را
بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴾ از اوتولید
خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ وپس ازاین
مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد
ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل
واسحق در ذیل آن تعاهدواقع کردید . وابراهیم نودونه سال داشت
که بدست خویش خود را ختنه کرد وجمله اولاد خود را درآنروز
درطبق امر دائمی که از جانب خدا صادرشد مختون ساخت *
الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴾ که خدای تعالی
درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه ووعده مبارك شدن زمین
بذریت ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام
معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیه کبری بودند وسروران
درتمامی جهان وبجزاز ایشان دوازده سرور دیگر که ازذریت
اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد
درایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعده الهیه در وجود
مبارك ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان راموودت ایشان فریضه
ذمت شد . واجر رسالت پیغمبرآخر الزمان علیه وعلیهم السلام
مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت
پیغمبر مودت خداست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ﴾

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل و بودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید ۰ وازتقلید جاهلانه بر برادران پروتستانی کذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل ازاولاد ابراهیم خواهند شناخت ۰ و پیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست ۰ که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکرسخنان اوسقیم وغیرمستقیم است ۰ که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودر حق من نوشت ﴾ واز این سخن میکوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است ۰ ودر عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیاز مند بتأمل نخواهند بود ۰ نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند ۰ پس عیسی را اقلا پیغمبر کویند که مطابق باللفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید ۰ پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برا دران
او تواند بود مندرج ساخت ۰ وچون دانشمندان را ایراد آنکونه
سخنان نشاید از جواب براو کذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراك خود را باز کن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف
ومأنوسی ۰ همه را ازدل خود موقةً دور نمای ۰ مشاعر خود را
برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار ۰ وپس
ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظرکاه
خدای باختیار خویش راه بپیمای *

از بشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف
ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبرآخرالزمان است دراینجا بیاوریم ۰
ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم ۰ وپس
ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیق ایشان را درقبول وانکار
برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات
علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان
کنیم ۰ ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه
باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست
یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف
دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز درآن حضرت اعتراف
خواهیم داشت ۰ وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا
وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین
خواهیم دانست *

آثار صفات قهر وغضب خدای درهرزمانی بطورهای کونا کون
درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴾ شمعون الصفا ﴿ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعا بی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکنند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

﴾ درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است ﴿

انا هوالذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم و گویم که حی ابدی منم ۰ اگر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسد ازدشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم ۰ شمشیر من گوشت خواهد خورد وازخون کشتگان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

﴾ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است ﴿ بردشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شمادر پیش روی شما بیفتند وپنج کس ازشماصد کس را غالب شود وصد کس ازشماده هزار کس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴾ درفصل دهم انجیل متی است ﴿ گمان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وگرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا و بی بها باید دانست *
در اینمقام تمثیلی از حدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند و خیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است ۰ وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که پانصد لیرهٔ این زمان خواهد بود ۰ یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وبسید مهدی بحرالعلوم نظما نوشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب او رانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عزالامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلاقی ربع دیناری بریده گردد ۰ درجواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آنرا گرانبها داشت واو راذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان وعظمی تواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیٔ بل ازلاشیٔ کمتر ودرنزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است ۰ وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید ٠ که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کارد ٠ وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور کردد وناچار از قطع آن شود ٠ تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونکذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود ٠ وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت وراسخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابر آنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیکر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت کردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ دراصلاح نیست ٠ وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید ٠ ویا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند وبر آنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل‌را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خدا شناسی ازمیان نرود ٠ چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد ٠ وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور ٠ ودر تورية ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

در کتاب ناحوم از تورية است

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرکست *

در فصل نهم کتاب اشعیا است * جنك جنك آوران باهنکامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند ٠ زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او * عجیب وناصح وجبار و رب الابدیه وسلام وسلطان * است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار و برقرار خواهد داشت *
پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بر بالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق گذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه گر بشکنند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *
ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . درچنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنگ نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی باندرجه رسید تا کنون بکجا می انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد «مخشان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود • لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود • سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود • وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد • وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید • پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند • واذیتها وآزارها را در حق اوروادیدند • بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبي مثل مااوذیت ﴾ ومع‌هذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ اناالمسکین جالس المسکین • والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف نموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودر میان آنقوم نتوانست اقامت کند وازآنجا هجرت فرمود درآنجا نیز آسوده نگذا شتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد • وبامر خدای غضبناک هلاک کنندهٔ فرعون وشداد • وازپای در آورنده قوم ثمود وعاد • شمشیر انتقام را برآنها نهاد • وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد ﴿

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا راها کند ﴾
﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میبافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود
از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را
در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *
چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن
شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود دراندك
زمانی بخواست خدای دست داد . ورشد وراستکاری از غی
وگراهی تبین گرفت . ولازم بود برجهانیان معنی خضوع
وانکسار را بنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آگاه سازد از مقصود
حقیقی خود که مغایر بود باشمشیرکشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض
بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده
سروری را که بشارت ایشا نراز نسل اسمٰعیل بزبان توریة شنیدی وآن
سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور
بشهادت وقبول هرگونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود
از قضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرها داد وقاتلان آنحضرت را باسم
ورسم معین ساخت تابر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را
مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست . ونیز جمله آن
﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست
ظاهریه داشت حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکوت
ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان
از آن تعبیر آورده‌اند . وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت
ایشان را برجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . وعنوان
شفاعت گناهان تمامی امت مرحومه ساخت . لهذا آنحضرت
باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهید شد وهر مصیبت والمی را که هرفردی
از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواند شد برخود گرفت چنانکه
در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن
بزرگوار مشروح ومبسوط است *
چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که در آنهاست مارا از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی گفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

﴿ درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودر آسمان امر عظیمی مشاهده کردید یعنی زنی بود که آفتاب راپوشیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب ۰ آن زن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد ۰ وامر غریبی در آسمان مشاهده شد همانا اژدرهای بزرك سرخ رنکی ظاهر شد که آنرا هفت سر وده شاخ بود وبرسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارکان آسمان را فرو روفته برزمین ریخت ۰ وآن اژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولیداو را فرو بردن میخواست آن زن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل درانجا بیاوریم مارا ازاصل مقصود در این نامه باز دارد ولازم آید که مقدمات چندیرا که در تفسیرا ینکونه کلمات بزرکان بکار آید تمهید کنیم واین عبد بی بضاعت را کذشته از ملاحظات دیکر فراغت حاصل نیست که ازعوارض دنیویه سخت پریشانم مکر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم کفت *

﴿ خورشید وماه ﴾ اشارت بر نبوت مطلقه وولایت مطلقه است ۰ آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور مبشر در توریة است ۰ آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونهـا ستراً ﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود ٠ ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تاظاهر نمونه ازباطن کردد ٠ وگروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك او دیدند وكار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها و بعلها واولادها وعلیهاالسلام ماه ولایت را در زیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش بررُوی ولایت الهیه بود ٠ ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد ٠ زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت وسانیدن برآن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن اوواولاد واصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیقی راکه پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کنند ٠ وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان ٠ وشفاعت کردن گناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت گذشته وهرگونه مصیبت والم راقبول کند ٠ وبجهة این وصیت که احسان بودنام آن مولود را ﴿ حسین ﴾ نهاد ودرحدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خداشد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمد به ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثارالله شد *

آن زن رادر بالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخر و در زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی در آسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت • واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد • که اورا هفت سر در مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند • ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه پیدا شد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید • فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در *

* ان عبادی لیس لك علیهم سلطان *

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر آنرا از براد ران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شر ورواد ی فتنه‌های او است نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد • ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است * والحق یعلو ولایعلی علیه * * والعاقبة للمتقین * *

آن رئیس شر ور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد • واکر او سلطنت موروثی ظاهر را نیز مانند باطن بدست کیرد

ودر مسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشید مبانی
خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید ٠
لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن
مولود پاك را فرو بردواو را ازاین جهان بردارد که خلاهیا درارکان
هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود
ومعلوم درجهان جاری سازد *
آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته
شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش
رحمانی اوراجای داد ٠ وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی
عرش برد وظاهر اورا درزمین داشت تاآنکه هرکه اورا زیارت کند
خدایرا زیارت کرده باشد *
﴿ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾
این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم ٠ اگر انجیلیان
بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند ٠ کاش کتب آسمانی را
ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییردرآنهاراجایزنمی دیدند وتبعیت
برئیس شرورنمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند ٠
تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور
ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی
بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت
افزایند وتعارف ورزند وثنا گرنیاورند *
﴿ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴾
اکنون ازبشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران
بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او رابشمشیر
آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیگر درتفسیر آنها ذکر میکند ومیگوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را تماما از روی ترجمه های خودشان دراینجا یاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخرالزمان است ویادلالت بهیچ تواند داشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یانامهٔ ایمانیان *

واگرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ اونمیبردند و بسخن اوتمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبوراست ﴾

دل من سخن نیك برآورد ۰ کارهای خودرا برملك عرضه کنم ۰ زبان من قلم دبیرماهری است ۰ نیکوتر ازاولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت ۰ ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تو از آن است ۰ درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو ۰ دست راست توکارهای عجیب وهیبتناك ترا بیاموزد ۰ پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشیند ۰ اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباد است ۰ عصای مملکت عصای عدالت تست ۰ نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست ۰ ازمنازل شرفناك توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد ۰ ای دختر بشنو ونگاه کن و بگوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن تورا ملك خواهان شود ۰ زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتواورا سجده آوری ۰ دختران صور برای پیشکشها بیاورند ۰ توانگران ازطوایف بدیدار توحضرت برند همه بزرگیهای دخترملك ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامههای زردوز رفیقسان آنها برای ملك بیساورند و برخدمت تو تقدیم کنند ۰ وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند ۰ اولادتو بجسای پدران تو باشند وایشسان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصسار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصسار برای تواعتراف بیساورند ۰ تمسام شد زبور چهل وپنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودر زمین درنزد هوشمندان آگاه آشکاراست واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت بران فرموده اند *

﴿ ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بنسدگان صالح خدا است که ایشان را برتمسامی زمین سروری باشسد ووعدهٔ خسدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیسل انجسازیابد *

صساحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتسأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمترینی اورا کی درشهادت تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنسابر بیسان بعضی ازمحققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا کذا رد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود . فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسك با آن میشود چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

در اینجا یك لفظ مسیح که مطابق با ترجمهٔ لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد ودست آویز ساخت پس از اینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه در توریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة براین جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبور را چرا در نامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دو آیت را بچه قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی را خدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکند *
اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر از غیر ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که او را خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت بهرمعنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد با اینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند ودرحق او فرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دو آیت زبور را تماما درحق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فایده که در وقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود ٠ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه گفتیم در نسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است ٠ ومیگوید کرسی تو ای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت تست ٠ ودر اول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ٠ واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوار شد که عدل وداد واستقامت را در زمین بگذارد ونه او را کرسی وعصای عدالتی که عبارت از شریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است ٠ این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات بر آنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن را بهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی ٠ وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت ۰
وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد ۰ وبدان سبب
چنانکه برابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود
که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت
یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعادت
عربی بیاویز و بگوی انانبي بالسیف ۰ که عزت تو و دین تو وشهرت
نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجزا ئر بقهاویت سیف الهی
تواند بود ۰ برای گذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ۰
دست راست تو که ❊ ابن عم ❊ تست ومظهر العجائب است
کارهایی برتو بنماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ۰
پیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل
برای چنان وقتی یاد گارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند
اقوام مقهور تو شوند ۰ کرسی توای خداوند شریعت ابدالآبادست ۰
وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا
وعماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای
مستقیمه ات در جهان نهادی ❊

❊ وبالعدل قامت السموت والارض ❊

نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی ۰ وبدین جهات
که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری
باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ۰
وملك وجود دین ومالك دارینت نمود ۰ وبدین سبب ترا بابتهاج دائمی
مسرور داشت ❊

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میگوید ودل او چگونه گواهی
میدهد آیا خود تصدیق میکنند که آیات مزبوره درحق عیسی است
ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ ❊

آیت آخریرا که درنامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی
تأویل کردند مقصود ازشریکان اگرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدائی است خدارانیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیگر اعتقاد نکرده اند ۰ مگر آنکه بگویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ماکه میگوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبرعلیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصوداست *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح ازآنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام وبزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه در هرحال دیگر برضاومیولات که ارباب آگاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند ۰ شهربانو دختریزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد ازاونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست وبس ۰ وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است ۰ ودراینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه ازکلمات زبور برای برا درانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك گردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید گفت ۰ ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

﴿ تفسير الهامى ﴾

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعوداست و بوجهی دلالت بر مسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور باآن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را گشوده دیدم وانگاه اسب سفیدیرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میگفتند برای حق استقامت جنك میکند ۰ چشمان او مانند شعلهٔ نار بود ۰ وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجزاو کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند ۰ وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند ۰ وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی ازدهانش بیرون می آمد ۰ باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰ ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد ۰ وبرلباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بگویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴿ ١٨٢٧ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار
کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع
کرده شد • ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ١٨٥٧ ﴾ در لندن
ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان
وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالک ربع مسکون
منتشر کردید • اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعباراتی
که در صفحهٔ ﴿ ١٨١ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *
کذشته از سایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر
وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت •
که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی
عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر
وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات
وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد •
ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی
بجای میخانه در یکی باصیق است وبجای پامال میکند چینیه جکدر
• ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر
وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است
باصا جقدر • ومعنی عبارت موافق این دوترجمه بکلی مغایر
ومنافی با ترجمهٔ منقوله درمیزان است که مقصود ظاهر کردن
آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز
خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده
از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ
آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت
خواهد کرد • ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود
معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انشانهای
زیانکار واهل خسران را هلاک خواهد نمود واین عصر در یکی
از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصر ان الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال بر مدعای خود کرد . اگر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بسیح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده یا شمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن را چه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وگرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود وورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارک آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وپهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب ۰ ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیئت وربوبیت داشت ۰ وآن ربوبیت که عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد ۰ وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلاً وکوناً ربوبیت اوظاهر آمد ۰ وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هوصنع الآله والخلق طراً * صنع من کادان یکون الهاً ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم ازمیزان نخستین ودرسایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم ۰ اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

کاش مرازبان گویایی میشدو تراکوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیگر دراینجامی گفتم *

* غیراین منطق لبی بگشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط گفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب ۰ کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسخنان امکان واکوان معدود نگردد *

﴿ قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان گفت که ۰ خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا درمجمع پاکان تسبیح کنید . اسرائیل با آفرینندهٔ خویش فرحناك شود و بنی صیهون بملك خود شادمان کردد . نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند . زیرا که خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را باستخلاص شرف وعزت دهد . پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند . تکبیرهای خدای بردهان ایشا نست وتیغ دوسردردست آنها است . تا آنکه ازامتها انتقام کیرند وآنهارا ادب آموزند . ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند . تا آنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند . این بزرکی مر جملهٔ پاکان را خواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از او خشنودنشد بل درنهایت زندکانی دل اورازنان او مایل بغیر خدا کردند . و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد . همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان با نحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند . سرها وسرورهارا در قید مقهوریت کذاشتند . بزرکان رابزنجیر بیچارکی وغول مغلول داشتند . وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند . واین بزرکی مر جملهٔ پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

تعلیم و بشارت

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلاً وترجمةً پیشتر بیان کرده ایم . و پس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف و تغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰
واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نگاهدار ومنتظر بشارت
از انکلیون باش *

* درفصل دویم * از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی
گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید ۰
آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرانگاه دارد حکومت برطوایف
رابوی دهم ۰ مانند آنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین
برآنها حکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد
بشکنند ۰ وستارهٔ صبح را بوی دهم ۰ کسانیکه گوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت
وحکم شریعت او بشمشیر آشکار شود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند
وامتهارا بشکند وآنهارا مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد کند
وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی
گذشته بوی رسد وعیسی براوواگذارد ۰ واواعمال عیسی را
تصدیق کند وحفظ نماید ۰ برخلاف آنچه معلمان دروغگوی تباه
کرده باشند ۰ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است
۰ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی
بود بروی مسلم گردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر
آید ۰ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود وازاو بود که بشؤنات
واطوار در انبیاء وابرار بودیعت ازاو بود ۰ چون صاحب کوکب
باموکب جسمانی هویداشد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

* ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها *

* تفسیر واشارت *

درانجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادراثنای بیانات گاهی بلفظه وگاهی بتکیه گاه وگاهی بحربه وگاهی بشمشیرازآن تعبیرکنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام درانجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمندو توانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیبت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد درشریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات گوناگون درتفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ درهنگامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰ ومؤبدان درعهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرگترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده گردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آگاهی گیرد ۰ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان گفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح منامًا یملك منهم ملوك وملكات علی عدد الشرافات وكلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنگره‌های ایوان کسری

بود ودرليلة الميلاد نبويه منهدم كرديد چهارده بود ٠ كه تازمان خلافت خليفهٔ سيم بهمان عدد ملك وملكه درآنجا سلطنت كردند ويزدجرد آخر آنها بود كه درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصيل اين وقوعات دركتب تواريخ مسطور است *

﴾ معيار ششم ﴿

ازبشارتهاى تورية بعثت حضرت نبوى را ازاول فصل چهل ودويم ازكتاب اشعيا درطى معيار پنجم ازميزان سيم نوشتيم ٠ اكنون بشارت ديكرازآن فصل را چنانكه درآنجا وعده كرديم دراين مقام بياوريم *

﴾ ازآيات نهم فصل ﴾ ٤٢ ﴿ اشعيا است ﴿

اينك كارهاى نخستين بوقوع پيوست ٠ ازحادثات آينده نيز شمارا آكاه كنم وپيش ازآنكه بشود بشما بشنوانم ٠ اى سوار شوند كان بدرياها وساكان وپركنند كان جزيره ها خداى را بيك تسبيح نوين تسبيح آوريد ٠ حمد اورا ازنهايات زمين بكوييد صحراها وشهرها كه درآنها است آواز رابلند كنند ٠ دهكده هاى مسكونهٔ قيدار وساكان كوهستانها ازرؤس جبال كلبانك زنند ٠ خدارا تمجيد كنند وحمد اورا بجزيره ها رسانند ٠ پروردكار مانند جبارى بيرون آيد ٠ مثل مرد بهادرغيرت را بيدار كند نهيب زند وصيحه كند بردشمنان غالب آيد ٠ زمان بسيارى سكوت كردم وصبر نموده وهيچ نكفتم ٠ ديكرمانند زن زاينده فرياد كنم ٠ هم ويران سازم وهم فروبرم ٠ كوهستان وصحراها را خراب نمايم نباتات انهارا بخشكانم ٠ نهرهارا جزيره ها كنم درياچه هارا خشك كردانم ٠ نابينايان را براهى كه نمى دانندرا هنما شوم ٠ ودرشارعهايى كه آكاهى ندارند آنهارا براه برم ٠ تاريكى را براى ايشان روشنايى كنم ٠ وكجيهارا براستى مبدل سازم ٠ اينهارا درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت ﴿ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴾ تا باز گشت کنند ۰ کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد و رزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بر دانایان اسرار آگاهی ونجات یافتگان از تاریکی جهل واضح و روشن است ۰ که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازۀ عمومی محمدی است ۰ که نهایات زمین واهل صحراها وشهرها وساکنان جزیره‌ها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است ۰ وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کنند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهوراواز عرب ودرعرب خواهد بود ۰ کلمات از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبر پاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنگام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند *

ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند وبرآن مکان مقدس رسند ۰ وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ﴿ واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق ﴾ از جان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد *

حمد وستایش خدارا بجزیره‌ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلندیها وپستیها نام خدا را آشکار کنند ۰ پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد وحکم جهها درا آورد ۰ تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود ۰ قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید کردند ۰ رای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان را بسکوت گذراند وصبر کند ۰ بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی ویگانه پرستی وابطال اطوار بیگانه پرستی وبت ستایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد ۰ ونهیب زند وصیحه کند تا آنکه به بهادری بر دشمنان غالب وقاهر گردد وتاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل ساز د کجیهارا راست واعوجاجهارا مستقیم فرماید ۰ کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتقاد آورند وبر صورتهای مخلوقات که خدایی آنهارا خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم وپریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیگرنیست ۰ عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد ۰ کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد وبر دشمنان غالب گشت ۰ طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درکجا باو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند ۰ عجب است که آیات دیگر از باب (۶۰) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیگرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبر آخرالزمان است ۰ وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند ۰ همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهرسازند ۰

همه کوسفندان قیدار بتو کرد آینـد ۰ قوچهـای نبـایوت ترا خدمت کنند ۰ از روی شوق بر مذبح من بر آیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی ۰ ومرا از اینکونه استدلالات او سخت عجب آید ۰ که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد ۰ وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود ۰ ودلیل محکم دیکر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا تر احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ را مستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند و بمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیساهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کنند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد و مبین آیات اولیه است ۰ شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است ۰ قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق بر کوه منا بر آیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره * صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بر بنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شده نمود ۰ وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت بر معلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦٠) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی کرد ۰ وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ماست وسبك عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز کفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد ۰ وشیوع دین مسیحی در دنیا بعد ز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل ازسخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانکفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد ۰ باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا کانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل کفتند ۰ ثانیا اکر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است ۰ وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانکونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیکر دهند ازاینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد ۰ واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم ۰ ودرخارج ازمطلب حقیق سخن نکویم *

درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیکوید ۰ علمای محمدیه ازجهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل
و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ٠
بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسواریکه یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه
کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند
عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان
رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود٠ ودوسوار را بابلشکر کیخسرو
معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری از کتب آسمانی منسوب داشت
آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار راکه یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود دید ٠ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا
نسبت داده ٠ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران
که مداین یعنی فارس ٠ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آذربایجان
وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد ٠ تا آنکه درآیت نهم میگوید
آن دوسوار آمدند وندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای
آنها شکسته شده بر زمین آمدند *
اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند
که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهر شدند ٠ ودویست سال تقریبا
بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آگاه ازخرابی آنجا وسرنگون
شدن بتها داشتند *
درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است
که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلهۀ
مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت
آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ٠
اگرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خداوند خود را بهر قسمی
تأیید فرماید ٠ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار
آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود
که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

از ظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند *
پس از فهمیدن این مطلب و مراجعت بترجمه هایی که خود شان درکتاب اشعیا کرده اند ٠ سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگا کنید ٠ تا آنکه پایه بیان او آشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام از کتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار کردد *

معیار هفتم

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آنزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان کماشتند ٠ وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازمیان برداشتند ٠ ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امر حق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد * والله غالب علی امره * این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمة وتفسیراً وتأویلا نمودند ٠ شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند ٠ واکرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بر بشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج کردید ٠ چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی ویك جمله دیکر را بزودی در این نامه خواهی دید ٠ واین مطلب برهان قوی بر آشکاری امر دین اسلام است *

* یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره *
* ولوکره المشرکون *

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی وشکستن شوکت جهالت وبیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد ۰ وامت را نیز امر نمود که همه اوقات از خدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد ۰ ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند ۰ ومنتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند ۰ ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیک است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را بر گشند گان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگوید ملکوت آسمانها برشماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك برشماشده است . ومانند این عبارات درهمین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهرزبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان یاهفتاد کس که میگویند ازجانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود دربشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آگاه میساخت . وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخرالزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد . واساس جهل ونادانی منهدم گردید . توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجز ازظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انبیا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ٢١ ﴾ گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی ازشما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه هـای آن باغ رابثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیـه السلام برای ملکوت الهیه مثلهـا آورده و بحواریان فرمود ۰ بجز شمـاهـا دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمنـد ۰ ودر ظـاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبـه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد ۰ وگاهی بباغی تمثیل از آن گفت *

در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید

ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار

حضـرت نبوی صـاحب الملکوت علیـه الصلوة والسـلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید ۰ منم ریشهٔ آن درخت الهی ۰ وسرور نخستین از دوازده سرور مبشر بابراهیم سـاقهٔ آن درخت است ۰ وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختنـد ۰ وتابعـان وپیروان ما برگها وورقهای آن درخت هستند ۰ وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *
اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است ۰ که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است ۰ وگفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *
پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحـاب عیسی علیـه السلام وباستجابت دعای ایشـان که در نمـازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی ۰ لکن چه فائده که معلمـان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنهـا ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنهـا امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد ٠ وازعهـدهٔ وبال کمراه شـدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن و زمانی بچـه قسم توانند برآمد ٠ تمامی او زار برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن و زمانی همه فتنهـا ازآنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد ٠ وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنـان آنهـا فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنـا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾
الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است کـه درانجیل یوحنـا باقی است ٠ واکنـون پس ازدستـکاری درترجـمه ها نیز اسلامیـان را حجت باهره درالزام خصم است ٠ وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفـاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت * اکرمرا دوست میـدارید وصیتهای مراحفظ کنید ٠ ومن ازپدر درخواست میـکنم که پارقلیط را دیکر بسوی شما فرستد ٠ که دائمـا درمیان شماباشـد ٠ روح حق راکه جهـان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتـواند درك نمود ونتواند دید ٠ ولی شمـا آنرا درصورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد ۰ من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان ۰ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنگاه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم ۰ دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید ۰ و کسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را براو آشکار کنم ۰ یهودا امانه اسخریوطی بوی گفت که از ظاهر کردن خودت بر ما و ظاهر نشدنت بر جهان چه میخواهی بگویی ۰ عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد ما نیز بسوی او آمده در وی تمکن یابیم ۰ آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد ۰ و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد ۰ من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما گفتم اما پارقلیط ﴿یعنی روح القدس﴾ که او را پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت ۰ و جملهٔ آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد ۰ و من سلام را بشما وامی گذارم ۰ و سلام خودم را بشما میدهم ۰ امانه چنان سلامی که جهان میدهند ۰ دلهای شما باضطراب نیفتد و ترسناك نشوید ۰ شنیدید که من بشما چگونه گفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد ۰ اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه گفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم از من بزرك است ۰ اکنون من پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ من بعد از این با شما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد ۰ و از آنچه او راهست چیزی در من نیست ۰ و لکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم ﴿یعنی امر خدای را در تبلیغ این بشارت بجای آوردم﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد ۰ لکن من بشما براستی میگویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهد آمد ۰ ولیك چون من بروم او بر شما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید ۰ اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند ۰ واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهید دید ۰ واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است ۰ سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و بشما از آینده ها خبردهد واو مرا تمجید کند ۰ زیرا که او از آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود وظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند به همهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد ۰ شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید ۰ زن در هنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند ۰ اکنون شما نیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرور خواهد شد وآن سرور شمارا کسی از شما ربودن نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرد دوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد بر مطلب دیکراست ٠ وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند ٠ لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که دراوغش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن و باچشم بینا وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش ٠ وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است ٠ اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کنند که عبارت ازبشارتی است که همواره میکفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من از پدر درخواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان او درنمازها ازخدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنها تواند شد ٠ مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثرآن درمریم علیها السلام ظاهر کردید وفرمودند ﴿ وفنفخنا فیها من روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام ٠ که عیسی بسان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند ٠ ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کننده بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن گفت او را می بینید بعلت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد ۰ اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چگونه او را توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید ۰ ومن شما را بلا عقب نمیگذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد ۰ یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من واو یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست ۰ متن انجیل تنها را بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانگاه میفهمید معنی اتحاد مرا باپدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدائی است وبسبب من در شما ظاهر گردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید ۰ زیرا که حفظ کنندگان وصایای من از من گفته اند وبامن گفته اند ودر من گفته اند ودر راه من شده اند ۰ ومانند آینه ها که ز ید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند ۰ که دیگران مرا نمی بینند لکن شما می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید ۰ وآنرا نتوانید دید ۰ زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد ۰ بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهائی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم ۰ وسخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدائی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمورا

آنسخنان را بشما گفتم • لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد • همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تا کنون بیان آن از هیچ کدام ازانبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت • زیرا که مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته‌ام ودانا وآگاهست از آنچه جملهٔ انبیا برامتان خود شان گفته اند • و شاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت اوآفریده‌شده اند • ودر روز محشر که انبیاو رسل شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ واداء رسالت ایشان وجمله معاملات انبیابا امتان خود شان بیاورد *

﴿ فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنابك على هؤلاء شهيداً ﴾

مسیح پس ازاداء تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت گفت • سلام برخدمت آنحضرت رابشما واگذار میکنم که یدآیید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرابآنحضرت برسانید • چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده‌است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیرمسطور است • که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام رابآنحضرت تبلیغ کردند • ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیاسلمان فارسی بود که ازاصحاب کبار آن پار قلیط موعود گردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالی دیکرداریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر * سرور دوازدهم * از اولادا وحامل یکرکن اعظم از شریعت او هستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده وازمن بنفسها و نجبا وبسایر خلق ازآنجامیرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر او بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد ۰ اکر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یا آن پارقلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرکتر است ۰ ورفتن من مقدمهٔ آمدن او است اکر من نروم او نخواهد آمد ۰ زیرا که از جانب خود در عالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن ازا وهستم وخود او هستم او در من است ومن در او هستم ۰ وبابودن من در عالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان اورا دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر از او و بعد از او پیغمبری نخواهد بود *

این بشارتهارا بشما دادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این باشما کفتکوی زیادی نمی کنم وزیاده بر آنچه کفتم نمیکویم ۰ زیرا که * سلطان این جهان * وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهد آمد ۰ وازآنچه او وادر مقام تفرد واصالت هست از جهة ذات چیزی در من نیست اکرچه من مظهری هستم از مظاهر کلیهٔ او وظهورات او تماما با من هست ۰ ولی مظهر را درمقام ذات ظاهر جای نیست وآینه را از ذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن زیاد در حق او بکویم ۰ زیرا که او محتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر اداکردم و محبت
اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم *
پار قلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق
انبیا از قطرات نور پاك اواست وتجسم اودراین جهان ظهور کلی اواست
• وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است • درزمانی
که ظاهر شودوروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادروبآن جسم
پاك وحی الهی رابیاورد بر من شهادت دهد • ومرا قبول کند
و بپذیرد • زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا راستی
ودرستی نمودم • شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید • وبدانید
که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *
متأثر از رفتن من ازمیان شمانشوید که رفتن من برای شما سودمنداست
• واگرمن نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شما تنها بشوید • وخبائث
وملعنت معلمان در وغگوی بعداز من آشکار شود ودرامتحانات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند • تاآنکه آن پار قلیط
بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند • والزام او بجهة گناه ومخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد • وگناهکار خواهید
بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم وشما
مرا نخواهید دید • ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف
ازاطاعت پارقلیط کنید ومیگویید مامسیح رامیشناسیم وبس • حال
آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتوانددید
مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براو شهادت دادم •
وشما اوزاو خلیفه های اووسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان
اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واگر بگویم یا تحمل نمیشوید ویا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نگردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا گیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول گردند ۰ معلمان ومأولان جهان را گمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پارقلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بالحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند گان است واوشمارا برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت ومجد من گردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن گویید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد گوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میگویید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار وذلیل میسازید ۰ ولی تمجید شایسته مرا آن پارقلیط ظاهر کند ۰ وهرچه درحق من گوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما گفتم او نیز ازآنجا گوید ۰ که مبدء کلی ما بجز ازیکی نیست وهردو از جانب خدا گوییم *

تلامید عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز کفت بهمهمه افتادند ومعانی آن کلمات را ازهمدیکر پرسیدن کرفتند مسیح کفت *
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد کشت ۰ وغمهای شما مبدل به بهجت وشاد کامی کردد ۰ این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنکام اکتساء لحم وولوج روح شد ۰ وآن مولود جان کرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست ۰ تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیق تولد یابد ۰ وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود ۰ پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو کردد ۰ وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید ۰ شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی ازمیان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید ۰ دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور کردد ۰ وآن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه بر تولد آن مولود تعلق کرفت ۰ باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن با اسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند ۰ وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا کردد ۰ وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *
این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم ۰ وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد ۰ که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود ۰ ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد ۰ وشمهٔ از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سروران
دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل‌البضاعه رسیده ۰ این بنده نیز
بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی ازبسیار
برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم ۰ واکنونرا
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود ٭

﴿ فارقلیتا ﴾

املای فارقلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا درآخر جایز است
واملای مخصوصی ندارد که معرب شده ودر عربی فارقلیط است
ودرفارسی پارقلیط وپارقلیت میشود ٭
لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود
وستوده ومصطفی ﴾ وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده
ووکیل است ٭
لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادرشد
بلغت عبرانیه است ۰ وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت
که لسان خود وقوم خود بود ۰ وبعد از عیسی که اختلاف
درشمعون الصفا کردند ۰ واختلافات درمیان فرقه های عیسویه
پیداشد ۰ وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید ۰ واصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت ۰ چهارکس
که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار
عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند ۰ که بعضی
ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی
داشت ۰ وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی
میرسید ۰ وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ
نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است
بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید وازراه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود ۰ وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد ۰ وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی ازآنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرگونه تغییروتحریف را گذاشتند ۰ همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات راازپروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهرزبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند ۰ پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار دردست بیباکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند ۰ والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ وبمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آید وتحریف کنندگان آنرادرنوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومُمد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند ۰ دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی با نحضرت راست بیاید ۰ چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور و آگاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ۰ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ۰ ودر کتب حاضرهٔ سماویه ازاینگونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ۰ ودر خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اگر ازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ وپس ازآشکار بودن حقیقت کارثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبوربیست ودویم درحق مسیح ذکرکرد ۰ که هرکه زبوررابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ۰ سخنانی است که داود درمناجات خود گوید ومعانی جداگانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینندگانم مرا استهزا میکنند عبوسی بلبها کرده سرراهی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه او رارهایی دهد ۰ چونکه ازاو محفوظ است ۰ سگان مرا احاطه نمودند ۰ وجماعت اشرار دورمرا گرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ۰ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ۰ وبجهة لباسم قرعه انداختند ۰ وازاین قبیل درذیل کلمات اززبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مگرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند ۰ یعنی آنچه بر پسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك ازاین کلام بر واقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیق بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند . وبنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بیجایی برمادادی ومارا قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشتر ازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان بآنجناب مقصوداست . کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریا بندو یا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا هرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد و بتمامها عبارات وتفاسیر آنهارا شنیدی واضح وآشکار است . که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست . که معلم وهادی هر قومی را از جنس ونسخ آنقوم باید باشد . هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴿

﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴿

پس بسخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره را بظهور روح القدس که میگویند درروز عید الخمسین بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند . چنانکه در باب دویم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض با بشارت از پار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴿ ۱۸٦ ﴿ میگوید که در هیچ جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . ونمیدانم مقصودش از هیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح وکتب ومؤلفات خودشان می گوید . راست است همچنان تعبیر وتسمیه نباید در آنها باشد . واگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود ولی بوجوه ورؤس وبکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل وصاحب ملکوت الهیه . واگر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خود شان نگفته اند از راه بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلق از روحانیان از یمین عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است واز سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

* روح القدس فی جنان الصاقورة *

* اول من ذاق من حدائقنا الباکورة *

* فائده *

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند ۰ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان درامر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحدازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردن نه اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند * جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی * وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم * حمل اشراقی * مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم * حمل فعلی * مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ۰ واینگونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ۰ رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت ۰ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرک والحاد است کدام ۰ ومع ذلک در امر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند ویکدیگر حمل شوند ۰ پس اگر عیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که در پیغمبری وتأسیس شریعت وغیرآن متحدند ۰ الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است ۰ وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه از تنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ۰ ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالهٔ شبهه ﴾

در خاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنهارا من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند ۰ ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ۰ این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فارقلیط مقصود تمام نشد واین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او را عظیم میشمارد ۰ وچنانکه گفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید ۰ لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه دربشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ بااینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد ۰ ودرهمین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ وبااینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ وبااینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور بانصاف عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد ۰ مگر برادر پسر شیطان باشد وبخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا بربشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را دراینجاختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که تو کیستی شهادت او چنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وگفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون تو کیستی تو ایلیا هستی گفت نی تو آن پیغمبر هستی گفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس تو کیستی که بفرستندگان خویش جواب بریم درحق خویش چه میگویی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اگر تو مسیح یاخود ایلیا ویاخود آن پیغمبر نیستی چگونه تعمید میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وگفت من با آب تعمید میکنم امادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است ۰ دیگران گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر توریة نگفت که مسیح ازنسل داود وازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد ۰ آنگاه درمیان جماعت درخصوص او اختلاف پیداشد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل ازروی اخبار کتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که دراینگونه مقامات محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاو تعبیر میکردند ۰ ومیگفتند ای یحیی حال که تو مسیح وایلیا وآن پیغمبر نیستی چرا تعمید میکنی ۰ و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیا آنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ۰ ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او و بازکردن بند پاپوش او نیستم ۰ واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت بازکردن بند پاپوش او را داشت ۰ سهل است که خود مسیح درحق او وچنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست ۰ ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغیر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند ازپیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند . سخن ازبشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا باز کرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید .
ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری
و پروتستان بودند . وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخرانجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبرهستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبرنیستی *
درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ
ازآنچه شما میکویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور برکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب
بدهم . کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تو وهمه
حاضران ازروی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ
بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان
نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت ودر معیار گذشته از انجیل آوردیم ۰ که آنجناب گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش از من است ۰ ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ وپس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهـا را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنکونه تأویل کنند کان دانستی ۰ غلط کویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا بآن تمسک جسته وگفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهد بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمید یافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جداگانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی درحق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی در الحاق بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وگفت ۰ اگر کسی کوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست کفت که بعد از من خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح کفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند و کم گذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنگاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند و با همه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿ اولا ﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداگانه بود و مسیح او را بسیار تمجید کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسید . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد و در اینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول و متد اول بوده است و بالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و معجزات نیاورد . وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است و مؤلف باوصف آگاهی از دعوت و معجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعليمات ودعوتهـا ومواعظ اورا تافصل هفتم بيـان كرده است
﴿ درآيت شانزدهم فصل مزبور كويد ﴾ وبرهمه آنهارعب غالب شد
وشكر خداي را بجـاي آوردند وكفتند كه درميـان ما پيغمبر بزركي
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوي قوم خود انداخت
(۱۷) كفتكوهايي كه در اين خصوص شـد بولاياتي كه در تمامي
يهودا واطراف آن بود منتشر كرديد (۱۸) وتلاميذ يحيي
از جملهٔ اين وقايع بآن جنـاب آكاهي دادند (۱۹) يحيي نيز
دوكس از شاكردان خود را نزد خود خواسته آنهـا را نزد عيسي
فرستاد وكـفـته بپرسيد آن كسي كه خواهد آمد تو هستي يا آنكه
منتظر يكي ديكر باشيم (۲۰) آن دو كــس نزد عيسي آمده
وكفتند كه مارا يحيي تعميد كننده بسوي تو فرستاد وكفت آن كسي
كه خواهد آمد تو هستي يا آنكه انتظار او را داشته باشيم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند كس را از مرض وعلت وارواح شريره شفاداده
وچند كس نابينا رابينا كرد (۲۲) پس عيسي جواب داده بايشان كفت
برويد واز آنچه ديده وشنيديد يحيي را آكاهي دهيد كـه نابينايان
بينا ميشوند • وزمين كيران راه ميروند • ومجذومان ازعلت پاك
ميكردند • وكران شنوايي ميكـيرند ومردكان زندكي ميـيابند •
وبيچـاركان را انجيل آموخته ميشود • يعني يحيي از اين كارهـا
ميداند كه من دعوي آنچنـاني ندارم وبكار بشـارت وتعليم پرداخته
مقـدمات كار را ترتيب ميدهم • واينهـا همه از ترجمه هايي است
كه پروتستانها كرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك
ميكويد عيسي باوجود يحيي تعليم نكرد وسخن نكفت ومعجزات نمود *
پس براي شخص هوشمـنـد در الحـاقي بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصـل اول انجيل يوحنـا كه مؤلف بدآنكونه جواب
ناصواب كه منافي با آيات مذكورهٔ انجيل لوقا است ميخواهد تأويل
كند شك واشتباهي باقي نماند *
اكـر بخواهيم در جملهٔ سخنان ميزان الحق بيانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور ازاین قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا درهمین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برکشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او ٠ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ٠ وپس ازاین سخنان بازشروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقسال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ٠ وآنکه بعد ازمن کفت خواهد آمد غیراز عیسی بود ٠ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فراکرفته تجمج درقبول این سخن داری ٠ ولی ما را بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست ٠ ما راستی نوشتیم وراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ٠ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ٠ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ٠ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه دومعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ٠ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اکر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بربندکی او نیستم بعد ازمن خواهد آمد وپیش ازمن هست ٠ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعدازمن خواهد آمد را میکفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزداو ایلچی فرستاد ۰ وکذشته ازاین اکر میدیدی که او همان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی ۰ ودرجرك تلامیذ واصحاب اونمی آمدی ۰ ومردم رابسوی اونمی خواندی ۰ وحضور درخدمت اورامغتنم نمی شمردی ۰ وخاکپای اورانمی بوسیدی ۰ چه میکویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بکفتاردم * نکوکوی اکر دیرکویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی کوید ۰ درهنکام وعظ می کفت که بعد ازمن بسیار توانا ترازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا بازکنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت کرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیارنوشته اند ۰ واکثرآنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بآنها مطبوع ومنتشر نکرده اند ۰ وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی ازآنها است ۰ واکر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان ازتوریت درحق تصدیق عیسی دارندالبته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریةاست بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی ماب خواهدبود ۰ اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل دراك هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجزاز بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

یکی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاک ۰ بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم ۰ واگر باور کنی بی مسوده نوشتم ۰ وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم ۰ ومع ذلک امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد ۰ ونواقص آنرا بهمه جهت بعین توجه خویش تکمیل نمایند ۰ ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه گم کردند وآنانکه ترا گم کردند چه یافتند * ﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است مارا بر آن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن ۰ ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان گوییم ۰ ﴿ الهی ﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است ۰ دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای ۰ ﴿ الهی ﴾ ما خاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان ۰ ﴿ الهی ﴾ تو بخشانیده ومهربانی برما آنچنان کن که درما گفتی *

﴿ چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الأعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین ازمیزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی ٠ امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی ٠ وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب گشتی وراه خدا شناسیرا سراغ گرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب گنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم ٠ واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته در عید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نمائیم وبابرادران ایمانی بایفای رسم معانقه پردازیم *

﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پروتستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (٢٢٧) سخنی ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرگز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (٢٢٩) میگوید ازاین آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ وما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پر از معجزه های آن مالک ملك وملکوتست بپردازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدا نشود ۰ واختلافات ظاهره از انجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای گذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که در تمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم در انجیل چه گفت *

﴿ در فصل شانزدهم انجیل متی ﴾ در آیت چهارم است که بعد از خواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد اما برای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجز از علامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکار است که گفت من قادر بر آوردن علامات ومعجزات نیستم مگر یك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم گذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روز در شکم ماهی مبتلا ماند من نیز سه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنگاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را از خود نفی کرد مگر یك معجزه را که آن هم بعد از ممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمائی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای او معذرت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکر در وطن خود ودرخانه خود ۰ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل براورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقاً بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل متی بو راست ﴾ آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت واکاه بنهایت کرسنه شد ۰ کمراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ۰ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط بامر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ۰ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خودت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنك نخورد ۰ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی ۰ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امربسجدهٔ خودنمود ۰ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ۰ آنکاه شیطان از وی دست کشید وملکها آمده خدمت او را میکردند ۰ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

ازعبارات مذکوره بنده کی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی وبشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن ۰ وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان را سراسر تباهی رسد *
﴿ ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾
انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده‌است *
﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾
صاحب کتاب رامی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند ۰ وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند ۰ واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع اباالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است ۰ راستی ازجنس اینکونه جسارتها که‌در راه کمراهی کنند سخت عجیبا می آید ۰ اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورده
﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون* ﴾ ۰
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق وهوخیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم * ﴾
آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد . وبا اینکه این تأویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید . در آیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿آیت نخستین﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردید . ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های ما را زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم . وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست . پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿که معجزها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴾ ایمان نیاوردند وآنهـا را در طغیانهای خود شان ترك میمنا بیم ودر سر کرد کانی طغیان بسر برند *
ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *
﴿ ولواننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرناعلیهم کل شیٔ ﴾
﴿ قبلا ماکانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾
واما آیت دویم کـه صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز در جواب کفار وبت پرستان قریش است ۰ که کفتند اکراو پیغمبری از جانب خدا است عذابی برمانازل کند ودراین باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *
﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴾ تاآخر آیه ۰
وآیات دیکر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *
از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *
﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا ۰ اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا اوتسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا ۰ اویکون لك بیت من زخرف اوترقی فی السمـاء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینـا کتابا نقرؤه ۰ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾
چون کفار که از نسل شریعنی شیطـان ومانند آن بودند باینکونه تعبیرات معجزه هـا خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحـان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را باملائکهٔ برزمین بیاورم ۰ باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شمـا کنم ۰ یاخـود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شمـا کردد ۰ مکر من بجزاز رسـالت وبشریت اظهـار مدعایی در حق خـود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت
﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات
ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد ۰ وبدین سبب ازروی
امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی دوامر قرآن خواستند ۰ یعنی
پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی
وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون
تاقیام قیامت جمع بشوند ۰ مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه
که عجز خودرا دراین کار مشاهده کردند وخواستند که بمغالطه
وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است
قوت آن تحدی راکه درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید
باآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند ۰
وجواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود ۰ وخدا
ومقربان خدا که درنزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه درنزد
ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست
رفتارنتوانند کرد ۰ این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود
﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
الابشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیا من بجز بشر
رسول هستم ۰ ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ماکنت بدعا
من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما
بر سر دار بر آورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای
ایلیا چرا مراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیا بفریاد
او میرسد ۰ وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اوو یا مانند اورا بدار نمی توانستند کشید ۰
ودر آن حال نیز قدرت بر هر گونه رهایی ازدست آنهـا و بر هـلاك
نمودن آنها داشت وتو نابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود واراده الله
برآن متعلق نشده بود ۰ پس مانند یهودان نبـاید گفت که چرا
معجزی که ما در نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیـاورد ۰ وچرا
گفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه بر من داده نشده است
یاآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *
درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهـار آن وبیان معجزهٔ حقه
کهازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبذه وباستعمال علوم چهارگانه
که لیمیا وسیمیـا وریمیا وهیمیـا است آورده میشود ۰ ودر تحقیق
اطوار واوضاع وحقـایق وصور وظواهر وبواطن این امور
که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیـه وظلمانیه گذاشته
شـده است ۰ وهمچنیـن اخبـار از مغیبات وتصرف در مکونات
که بریاضات حقانیه ویاشیطانیه میشود ۰ ودرخصوص سایر متفرعات
براین مطلب بزرگ در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند
﴿علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾
تحقیقات عجیبه وبیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب
ومؤلفـات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها
مفتوح است *
حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا
وآنچه مشـابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی
تواند دانست که از اهل وحی وشـهود اخذ کرده وازسر خلقت
موجودات آگاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ۰ ومارا
باآنکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اسـاس براختصار
است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن
خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بخواجمال برای ارباب الباب
کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بیند صاف هو یداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را تار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که باانبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید ۰ واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه گونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او همچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آگاه نیستند ۰ از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندگان حقیق واز اسرار مخاطبات دوستان ویگانگان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بویی نبرده اند ۰ پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویا از پرشدگان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود ۰ حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی ۰ ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

و کتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند ممنوع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمترتدبری معلوم است ۰ ودر اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم ۰ سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود ۰ یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست مامیرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است ۰ واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرا لزمان وچه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی ۰ واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرگ شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

معیار دویم

سید بزرگواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی دررسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (۱۲۵۸) هجری درارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند ۰ دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تیمنا ترجمهٔ آنرامی نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

وفیکم والا فالحدیث مخالق * وعنکم والا فالمحدث کاذب

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما ۰ پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واواشرف انبیا است ۰ پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد یعنی از دوازده سروری که از نسل اسمعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد واوحی وموجوداست وبآسمان چهارم بالارفته دربیت المعمور جای گرفت ۰ واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین وبرانگیزانیدن زمین گیران وزنده کردن مردگان است ۰ ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاترازآن است که نصاری کویند وما کوییم ۰ ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورا نشناختند واورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکر علامت ازا وآوردند کاهی اورا بخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن الاهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند ۰ ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ۰ مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند ۰ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت ﴿کن﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالا ترازآن است که ما کوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید ۰ ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

﴿لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله﴾

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد ۰ ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید ویا آنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت ویا آنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند مانند ﴿انشقاق قمر﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مجتث وزائل ۰ اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکار تراز قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آنرا نتوانند آورد ۰ اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایند وکدام معجزه بود عیسی را که تساوی با این معجزه کند بکجا مانده که اقوی‌تر

ازآن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص رابساهست که راه شبهه بازمیکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هرکس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدور است . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی ازآنها ببعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هرکسی باشد . ومع ذلك کاه آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی راکه عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانندآن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاوردیا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرکز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیراکه قرآن مانند انسان است هرکاه کسی توانست خلقی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواند شد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن ازاین کار نداشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جمله معجزها در نزدآن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمراست تاروز قیامت . وکدام معجز ازمعجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجز در پیغمبر ما درهیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند ٠ که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته ازمن شنیدی ﴿کان همه آوازها از شه بود﴾ پس از آن میفرمایند پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت راوسعت نیست ترادرانکار قرآن ٠ زیرا که آن معجزی است آشکارا ٠ واگر مرادراین امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار ٠ ویاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه واز هرچیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت ٠ اگر چنانچه آوردی مانندآن رانبوت آن پیغمبر راباطل توانی کرد ٠ واگر چنانچه مبنای کار برپیروی کردن احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری رانبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی راشریعتی برقرار نخواهد گردید ٠ پس مطلق دین را باید سلام گفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات ومصادمه بربدیهیات است *

اگر بر پیغمبر ما برخواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه از جهت این است که نبوت اینگونه اقتضا را ندارد ٠ پس از روی تحقیق دانستی که پس از اظهار معجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنگ باکفار واهل انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است ٠ وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واگر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار راکرد ٠ واگر مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد برسایر پیغمبران حجت گردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود ٠ بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا ازآدم تا بخاتم همه تزویج کردند ٠ وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی ٠ وهمچنین است سایر احوال واوضاع ٠

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود ۰ بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتی که با تحدی مقرون باشد ۰ ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود وقائم نگردد ۰ وگاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند بآوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی و پیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند ۰ وگاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود ۰ نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت در حوز بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید ۰ پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را از خود برنداشتند ۰ واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهائی نیافتند ۰ واگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی ۰ یا تسبیح کردن سنك ریزه در دست مبارك اورا ۰ ویا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را ۰ ویا تأثیر کردن پای شریفش در سنك خاره ونماندن اثر آن در ریك نرم وخاك وگل را ۰ ویا ارتفاع وبلند نمودن آنحضرت را از هرکسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت آنحضرت بلندتر از همه بودند ۰ حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبند گان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید ۰ ورعیت رانمی رسد که برتری برحاکم خویش گیرد ﴿ ومامن دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴾ ویاجوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند ۰ ویاشکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا ۰ ویاخواموش شدن آتشکدهٔ فارس ۰ وفرورفتن دریاچهٔ ساوه رادر آن هنگام ویامانند آنها را ۰ معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست ۰ پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که دراین امورمذکوره هست ۰ ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود ﴾

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی با حق وراستی عناد میکنید واز حق وراستی دووری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی ۰ که درخصوص معجزات گفت که یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است درانشقاق قمر وبدو نیم شدن آن ۰ هرگاه ازجهت این است که خرق والتیام روانیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود ۰ وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد ۰ که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد ﴾

واین مطلب را ازروی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بآنها نماید ۰ که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مراهست زیاده برآنچه آوردم وسعت مقال نیست ۰ ولی درآنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله يقول الحق وهو يهدى السبيل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خودشان آنرا ننوشتند ودر دفترهای خود درج نکردند ۰ اگرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست ۰ پس میگویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبرداشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در تورية است ﴾ داشت ۰ ودراین حال چگونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات اورا ۰ که هرگز منکر معاند نمیگوید وذکر نمیکنند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود ۰ واما تصدیق کنند کان نبوت اوپس حقا نوشتند وگفتند وواضح نمودند ۰ واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونگاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی ۰ ونیز در قرآن مذکور است واگر وقوع نداشتی پس چرا انکار برآنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اگر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرگوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك درعهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند ۰ وچه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشاد کرد *

﴿ او ينزل الروح ابن مريم حاكما * فى امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ وبها ابن موسى والجواد حفيده * وبها ابن موسى الكاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که درکتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیگر توجه کنیم · زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

معیار سیم

* تنبیه * بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست · یا این است که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه · وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال · ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق · مؤتمر است * یعنی بجا آورنده اوامر است * بدآنچه امر میکند · ومنتهی * وترك كننده است * چیزهایی را که از آن نهی میکند · بشریعت خود عامل است · وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیراز خدا را · رضای او را طالب است وبمولای خود راغب · ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد · واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیگر صفات امکان را · ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید · پس هرگاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند * چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد برگزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ﴾ ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است وشعبده است ومخاریق وحیله ها وتمویهات است . کهاز استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل بربطلان او است . وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب وخبیث است . وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او . واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که در وجه ثانی کفتیم . بل هرگاه یك خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او واعراض جستن از او والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی او را دلالت مستقله برابطال او هست . وهرگاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه در او وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم کردد ودانسته شود که خدا او را فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات . وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴿ چنانکه عیسی کفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ﴾ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرگاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ﴿ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ﴾ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است ٭ وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغکوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل نماید ٭ زیرا که هرکاه او از جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وبسر خود کذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هر کز این کارها جایز نتواند بود *

واکر کوییم که احتمال سحر درهمچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود ٭ میکوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری کردد ٭ ولازم آید که خدای سبحانه بندکان خود را در حیرت وکراهی کذارد ٭ والحاصل هرکاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید ٭ لازم است که قطع وحکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك ٭ وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

دریاب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش ٭ وبسوی راه حق سلوك نمای اکر طالب آن هستی ٭ که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را ٭ واکر انصاف بدهی وکوش بداری درحالیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرکز محتاج بچیز دیکر نخواهی بود ٭ پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه درامر ادیان باختصار نوشته اند وما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم ۰ وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت ۰ وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گویی آنها ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد ۰ وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدين عند الله الاسلام ﴾

چه فایده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست گوش شنوا میداشت ۰ ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح توحیف است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم ۰ ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوص نوشته اند ۰ ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یا روح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسه های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمائی وبفهمی ۰ خواهی دانست که وجود تو چگونه گوهر گرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی ۰ ودل تو چگونه آیینهٔ جهان نما است که برنگ آلایش جهان مکدرش داشتی ۰ روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی ۰ یك گوشه از آیینه را پاك از کدورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمائی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده بر کافهٔ مخلوقات است ۰ ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد ۰ پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها نماید ۰ واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند ۰ وچون آنهارا هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نورالله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین . درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن درآن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصائی از نور داشت . واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهرگونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب همچنین نیز بعالم ارواح آمدند . وتااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تاآنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیگر باآفریدن خدای واحد که بجزاودروجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت ازخلقت تواند گفت درانسان دروجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم ویادمیدادی که انسان را مالك وممالك گرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اگر یك نادانی تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دورنیست بگوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیراکه تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبردرمعنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من ازاین تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهوبالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا ازعلم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند درآنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انها بیان فرمود ۰ وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهـل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی ۰ وپس از اینعالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل گردید وقرآن درآن عالم نوراحمر بود ۰ که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند ۰ وآن حقـایق کامله در این خاك تیره که آخر منازل است مستـور ومودوع شدند ۰ وقرآن در این عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر گردید *

* سیاهی گر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است *

وچون هر مرتبه از مراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند ۰ وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود ۰ این است که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود گردید * چون درآن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ * لقد خلقنا الانسـان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین * تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شـان بودند ۰ وطالع دنیا سرطان بود ۰ ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنگام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود ۰ وجملهٔ اهـل آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند ۰ تا آنکه بتقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وگردش کواکب وپیشی گرفتن شب ظلمـانی برروز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا ۰ تغییر درخلقت انسـانی حاصل آمد ۰ وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبـدل شـد ۰ ودر او ظاهر گردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرگی ۰ وهمه اینها برآن خلقت بسـبب مشتهیات وخواهشهـای ظاهری آنها راه یافت اگرچه برخلاف خواهشهـای حقیقیهٔ آنها بودی ۰ وبدینموجب عرضهـا را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنگونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاد در قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودگی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بوجود ایشان راه میافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر گردد ۰ زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر ازپس پرده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آن هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که قرآن نیز ازپس پرده، برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع گردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج گرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل گردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا گردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اند بیان کرده اند ۰ وگرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیگر وجه را

شامل نکردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد ۰ یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد ۰ ویا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل ومکانی داشته باشد ۰ زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه دو هرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیر استحقاق رسیده است ۰ ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شما در اینجا آوردم اگر استعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند ۰ خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزرکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة والـ * انجیل بل هذا القران المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است ۰ واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجلهٔ عوالم ومقامات ظاهر وهویدا کردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجز از عالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف را نتوانند کرد ۰ برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب را با دراك ما نزدیك نماید ۰ نمی بینی درخت میوه دار بزرکی را که شاخ وبرك ومیوه های آن ترا بعجب آورد ازیك حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرك وثمر رادرآن نتوانی دید ۰

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل گردد چگونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادرباطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه ها ودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شود پس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنگاه بعد ازظهور دراین صورتهـای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

الحـاصل اکر دراین نامه بخواهیم کمی ازاوصاف ومقامات کلمات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هوهای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابهـا میکنیـد . پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید . معلمان وواعظان دراطراف می کمارید بخیـال اینکه یکعوام بیچاره را غرور دهید وکـول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید . چرا مینویسیـد وترجمه میکنید اینکونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان است . اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبـدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است . ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جوینـد قرآن است . ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تر از قرنهای کذشته است . ومیـدانید که مردم بنـدکان درهم ودینـار هستنـد . ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همـه جای دنیارا فرا کرفته است .

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی وروزکار از طرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید ۰ پس چرا اتفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید ۰ ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جویید یاری بخواهید ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید ۰ ودروغ آن پیغمبراظاهر سازید وحجت اسلام را باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید ۰ ودین محمدی را رسوانمایید ۰ وهمینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك گله ویك گله بان نمی سازید ۰ لکن این نکته را هم بشما بگوییم که گله بانها نمی گذارند شما گوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد ۰ حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میگفته است خدای راد روغگویی وکذب ومانند آن جایزاست خود میداند ۰ ومیداند که این تجویز گذشته ازاینکه مفید محال اونیست لازم نکرده است که عزدار نسبت داده شود بل خوداو و برادران اومانند این سخن را نیز توانند گفت ولی گفتن تا کردن دوتااست ۰ ومانند این است که مثل منکسی بگوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را اژدرها سازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی وچگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته استکه مقامات حریری ومقامات همدانی افصح ازقرآنست ۰ وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقام انصاف وحق شناسی تکلم بآنگونه سخنان را جایز نتواند

دیده خواست در فصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمالی دانستی راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است از یکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند ۰ که من برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند ۰ هرگاه انکار از این معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد ۰ پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید وازبیعت وتبعیت بشر بدوری جویید ۰ وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم ۰ وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید ۰ که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد ۰ ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود ۰ بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد ۰ جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند ۰ وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید ۰ وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود ۰ ملکوت خدای چنانکه درآسمانها است دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد ۰ ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید ۰ واگر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گمراهان جهان وجملهٔ بت پرستان و بی دینان وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود ۰ ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیان و برخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنکردیده است واین آیات دلالت بروقوع معجزات ندارد ۰ پس سخنی است منافی بالانصاف وموافق بابی اطلاعی ۰ درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیرآیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد ۰ ومزهٔ کار در این است که عبارت کشاف را بتغییروناتمام ذکر کرد وپنداشت که آنچه در تفسیرانجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار برد ۰ وماعبارت کشاف راتماها درایبجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد بر آن قرائت حذیفه که وقد انشق القمر گفته است ۰ یعنی ساعت نزدیك شده واز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شد چنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقد جاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد ۰ واز حذیفه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند وگفت آگاه باشید که قیامت نزدیك
گردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبرشما بدونیم شد ۰ تمام شد ترجمهٔ
زمخشری ۰ اکنون اگر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان
الحق مذکور نماید و به بیند چه میگوید و بفهمد چه القامیکند *
ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میگوید
که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت ۰
زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا
ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اگر ازجانب خدای همچنان
آیتی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب
بگفتار ناصواب نتوانند گشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر
نتوانند ساخت ۰ نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در
این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است ۰ واگر پروتستانها
ورفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها باخدای توانا است
وما را بجز این نیست که این سخن زورایشان را نیز بسائر سخنان ایشان
عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضع است بخوانیم *
﴿ کاین هم برسر نمازهای رستان ﴾
بامزه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در
خود آیت ونه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
گفته است *
کاش یکی ازاین مردمی پرسید که ترا بآیین پروتستانی خودت سوگند
میدهم هرگاه در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
وواضح وآشکار این معجزو دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
۰ آیا نبوت اورا تصدیق مینمودی ومیگفتی که چون صریح گفتند
که شق القمر ومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثرپای مبارك اودرخاك

وریك وجا کردن آن در سنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است
وباید قبول کرد ۰ شخص تراکه مؤلف آنکونه میزان الحق
هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم باینکه کفار بدیدن
آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند ۰
کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند
مکر آنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند ۰ وروح قدسی
بدلهای ایشان بدمد وپرده را ازدلهای ایشان بردارد وچشم وکوش
ایشان شنوا وبینا کرد پس ازآنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾
تفصیل دیکر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین
الفاظ غیرمعینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد ۰
نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین
محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه
چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند ۰ ومیکویند
که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار
مباحثهٔ ما باقرآن است وبیان معجزه باتفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم
نه از احادیث ۰ تا آخر سخنان او که براین بنیان سست خویش
متفرع ساخته است *

ودرصفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست
درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی
وعیسی وحواریان وغیرهم درتوریة وانجیل بتفصیل بیان
شده است *

اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در
این مطلب نیستیم ولی اینقدر را برای برادران ایمانی یادآور میشویم ۰
که این بیچاره از وضع انجیلهای خودشان غافل شده اند ونداسته اند
که اکر انجیل حاضررا معتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود ۰ وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها کبا آنهسا یعنی با انجیلهسا ونامه ها ورساله ها وغیرذلك است شاهد صدق براین مطلب است ۰ وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴾ ودیکران آنها راد ربیان سرکذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند ۰ اقلا انجیل مریم وعیسی راکه ازجمله هفتاد وهفت انجیل منسوبه بآنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنند کان راستین ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیرمصدق است می آوردند واستشهاد میکردند بازوجهی دراین کونه اعتراض میتوانستند داشت ﴿

﴿ درهمین انجیل لوقا درفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهند وتبشیر نمایند ۰ ونیز هنکامیکه یحیی شاکردان خودرا نزد مسیح فرستاد وازحال او خبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت ۰ انجیل را به بینوایان وعظ میکنیم ۰ ودرجاهای بسیار ازانجیل حاضر ازاینقوله سخنان وارداست ۰ پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یاشاکردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیرذلك است ۰ که بالاتفاق جملهٔ آنها بعد ازمسیح علیه السلام نوشته شده است ۰ ویقینا درآن انجیل که عیسی رابود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یامعجزات او نبود مکر بعضی ازخطابات الهیه ووعده هایی که درخصوص او وایمان آورندکان بآنجناب بود ۰ واخبار ازکذشته وآینده وازقصص انبیای سلف وانذار ازترك دین وشریعت ۰ ومواعظ ونصایح وآداب واحکام ظاهریه وباطنیه ۰ واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی ازقبایح اعمال وبیان مشکلات آن قوم ۰ والحاصل جملهٔ آنچیزی که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع امور واسباب اصلاح امت توانستی بشود درانجیل اصل بودی ۰ واین سخن راهیچ منصف آکاهی انکار نتواند کرد ﴿

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تا کنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند و اطوار امتهای ایشان و آنچه را که بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید و بیشتر اشعار بر آنها در مبحث نسخ شریعت کردیم * شش کتاب است * که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و بیك روایت یکصد و سیزده کتاب است که نوشته اند · تمامی آنها توابع صحف و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان * آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد * علیه و علیهم السلام‌اند و قرآن اصل واس واسطقس است برای صحف و کتب منزوره چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

با لجمله سخن در بیان معجزها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد · وهیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد و کتابی که از جانب خدای یا از جانب پدر یا و میرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی از او ظاهر میشود · باین معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من تو فلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی · یا پسر گوید من در فلان وقت و در فلان مکان فلان نابینا را بینا نمودم · از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کوپال و نطق و مقال این طایفه را یعنی منکران دین مبین را که می بینی و میشنوی وقعی و عظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده مینمایی · وچون تأمل کنی و تعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند و بس · بعینه حکایت آن نسناس است · که زیرکانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بیچاره را بردند و آن حیوان را ترك نمودند · و هرچه تاجر گفت این خدام

تو بجا رفته آنچیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • ببرند وبه بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین گردید کلماتی از گذشتگان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة گذاشته اند • وبقول خواجه نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا برخود شان نیز مشتبه شده است • وهر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند • وبآن سخنان مجعوله پشیمان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میگویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا برسه گونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است • گاهی خدا راجسم کنند گاهی کبوتر سازند گاهی بدار کشند گاهی شراب میسازند ومیخورند وگاهی نان میکنند وهضم میدهند گاهی خدارا پسر یوسف نجارمیسا زند گاهی تواید اورادرآخور میگویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند کهآخرشب است واول صبح *

اطف السراج فقدطلع الصبح

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانهٔ اسلام در آغاز دین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحیدا وتعالی است درغلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود • وازین است که بزرگان دین مبین فرمودند *

اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله •

کلمهٔ توحید

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا . بجهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهادهمانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

﴿ قولوا لا اله الا الله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی وپی بحقایق وارواح میبردی . وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه از چند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تالیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است وبیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ دربیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیگر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست ووجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ دربیان فرق مابین لا اله الا الله ولا اله الا هو ﴿ پنجم ﴾ دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ دربیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ در تأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود . ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بر بحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنها نیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

باجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب بایتزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت نتوانندیافت ۰ وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی که کرده اندهست ۰ ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا ایزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنهسا که هیچکدام ازنوشتجات ایشان دردست نیست ۰ ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند ۰ وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق بجملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود ۰ ودر خصوص انجیلهایی که پنهسان کرده اندبعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وبااین انجیلها پیدابودودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی از این اعتراضات تنها درموثق نبودن آن روایات کافی است ۰ عجب از این است که در معجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت طولانی با آنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتبساه کنندهٔ دین خدای بودند وبد انگونه اختلال ظساهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند ۰ چنانکه درحق شخص مسیح از هرگونه فساد کوتاهی نکردند ۰ باهمسه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد ۰ وازا ینطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوارتوحید وبیانات خدا شناسی ۰ واوامر ونواهی او بی برهسانی ازخارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

ظاهره ومستقیمه وداعۀ اواست ۰ وجملۀ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتمدین بدانید در این زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفۀ نوظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مزوره از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند ۰ ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلۀ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانکونه تفصیل بیان نکرده ۰ پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ونفهمی آنچه را که باجمال برای تو میکویم باآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی * آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصۀ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات ۰ درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر کردید وظاهر است وظاهر خواهد شد ۰ درنزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است ۰ واما نسل شریر وزنازادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را درخصوص معجزات عیسی یهودان چه کونه میکویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار خود برمعجزات پیغمبر ما براطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم ۰ در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان شد ۰ ودر احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد • واکر از معجزات دیگر انبیا چیزی باقی نماند مکر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پروتستان صاحب کتاب سخنی دیکر درانتقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست • وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه درهنکام وقوع سستی وضعف درلشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدان سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد *
این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سلک دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت• اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده درقرآن است • وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راکفتیم مندرج است • اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار درمخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی • که از امور معظمه

و یا از واقعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة
وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها ووقایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح
دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندگان
که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی . آیا نمی
بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباین پدید شد . ونبود مکر از تأویلاتی که در کلمات
والهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *
ای پروتستان برای تو مثالی ازکلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بویی ازعالم معانی بمشام تو برسد *
﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس
کفت که اکر من بخواهم که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنکاه این مطلب در میان برادران شایع کردید *
﴿ پیلی ﴾ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را
در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳)
میکوید . غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها
امیدوار بر نزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیکر قبل از اعتراض
بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس کفت .
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب کفته است واثبات سهو وغلط را
بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *
الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال بر سخنکویی
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراك از جنس آن مدرك باید باشد، کلام الهی را گوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه گفت بجهة قوی داشتن دلها درهنگام جنگ آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست، زیرا که اگر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد و جدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت را براو دهد بجز جاهلان و برادران شر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بدین گونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مگر از توریة خود تان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه اخبار داله بر فتح ونصرت داده شده مگر در فصل (۲٦) سفر لاویان به بنی اسرائیل گفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شما بر افتند، وپنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند وصد کس از شما ده هزار کس از آنها را مغلوب سازند، ونیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما بر افتند، اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنگ مستقیم شوند، جواب صاحب کتاب چیست هر چه از روی انصاف در جواب گویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شده میگوید، از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود، جواب این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد، از عیسی که معجزات خواستند وگفت ﴿ بر من معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون یونس ﴾ در آنجا گفت که شما قرائن استدلال بر صافی هوا و خوبی آن یا بارندگی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که ازروی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *
یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجدالحرام
داخل میشوید وسرهای خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجای آورید وحلق وتقصیر میکنید پس ازآنکه درسال اول محرم
شدید *
درآیت دیکر از فتح خیبر خبرداد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از ممتنعات بودی . وازغنائم بسیار که ازآنجا بدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبراست پس ازمأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آکاه داشت *
چنانکه تفصیل این وقعه درنزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾
ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والسلام درآنجای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند
حامل خواهد بود . که ناکاه آنحضرت ازراه رسید ودر چشم
مبارك ایشان رمدی بود . وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق
اسلام را بر دوش پاك نهاد . وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را
که عظمت وبزرکی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت .
که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنکاه مصراع

باب را آن باب مدینهٔ حکمت و علم بقوت یداللهی گرفت و درمیان خندق در هوا ایستاد ۰ ولشکر اسلام را بد انسوی گذار داد ۰ این است آن علامت آسمانی که برکرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر گردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم ۰ واینکه فرمود وکف ایدی الناس عنکم مقصود همسوگندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴾ واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴾ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم در ادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند ۰ وپس ازآن در اندك زمانی برفرس غالب آیند ۰ چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عیسوی بودند ومغلوب شدن اینها بمشرکان مکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان گفتند که شما وعیسویان اهل کتاب هستید وما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما ۰ نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند ۰ وآنگاه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تا آنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا با تو کرو کان بندیم ۰ که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شد ده نفر شتر ماده من بتو دهم وگرنه تو بمن عطا کن ۰ صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی گروکان با ابن ابی خلف داریم ۰ فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است وبدین موجب آنجناب بر یکصد نفر شتر ماده نه ساله با پسر ابی خلف رهان بست ۰ واو پس از برگشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودر سال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد ۰ وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شترا را گرفت وبامر پیغمبری آنها را تصدق کرد * واز اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراک وآگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ۰ وهمچنین از خبرهای کلیه ووقایع عظیمه در آن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است * ﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ * همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه ۰ وبرقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تا آخر ترجمهٔ آیات ۰ واگر کسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که در بیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید ۰ وعلی الاجمال باید دانست که بجز از اهل عناد ولجاج احدی از خردمندان در حقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبین الرشد من الغی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنها است آورده ، و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است ، بدان طریق که هر لذت وعیش وعشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل بآن کنند در آنجا یافت میشود ، و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد ، واینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست ، ودر این مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری از موارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۱) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه وناراست خویش استدلال برمطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود او مردود است *

اگرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود گفته شد ، جواب تمامی اعتراضات اواست وبا وصف آن محتاج بهیچگونه جوابی خاصه برمنکر معاند نتوانیم شد ، ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیه مقصود مجملا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یابعضی از قصه های انبیا
که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا
وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح
برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای
میکنند نتواند بود . اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مشنا ومجموع
شرح ومتن یاانجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید
آنهارا بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یافرقه از عیسویان مردود
بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *
بدانکه مشنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای
کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای درکوه
طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز باو اعطا کردید .
وموسی بهرون تعلیم کرد وبیوشع والیعازار آموخت واز ایشان
بانبیا رسید . ویدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو
درقرن دویم میلاد مسیح درمدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد
کهاکنون درنزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مشنا را دوشرح
نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیکری را دربابل درقرن ششم
از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال
که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح
دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند *
این کتابهارا نصاری درنهایت دشمن میدارند وعمده سبب دراین
دشمنی علاوه بردلائلی که دراین مطلب دارند این است که شمعون
نامی که میکویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او کرفتار
شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است
واقع بوده است *
بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . وچون
چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر
اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی درروز قیامت بر کناهان

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه داری . و تبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه و نماز صبح وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص انبیا که عیسویان با آنها معتقد نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شد . و مانند اینها که در اسلام مسلم شده در کتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار کرد بعلت اینکه با خیالات و اوهام ما موافقت نکردند و با کتابهای یهودان که ما را با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد و لجاج است که هر گونه فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرنی از قرون در میان طوایف و ملل احداث کرد . و همان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن کدورتها و نادانیها و مرضهای ظاهری و باطنی در جمله جهانیان شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا متروک و انبیا و اولیا محجوب و مظلوم و مقهور شدند . اگر این گونه عنادها و انکارها نمیبود و پرده های بی انصافی و اعتسافی بر چهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند . و کار را بجایی نمیرسانیدند که جهان را شرک و الحاد و جهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات صحیحه ترویج کرده موافق اوهام و افکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان و معلمان در وعگوی و اکراه کنند کان بامید ریاسات و بزرگیها علم دعوت را برافراشتند . و در آن میان بفساد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها نوشتند و هنگامها برپا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف عظیم را در میان اهل کتاب دیدند برقص در آمدند و خشنودیها کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف غیر

کانیه آنهمه هرج ومرج آنهـا را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتنـد ۰ تاکار بجایی رسیـد که از دین وشریعت بجزا زاسم چیز دیکر باقی نمـاند ۰ وآنکاه هنکام پیداشـدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسـی در رسـالهٔ خود میکوید ﴾ همچنـانکه درمیـان قوم پیغمـبران دروغکوی بودند درمیان شمـا نیز معلمـان دروغکوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان سـاخته خود شان بجای امتعه کذارند *

مبنای کار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست ۰ ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیکر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است ۰ پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت ۰ وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درکاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنهـا را مردود وغیرمقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تنـاسب مـدرك رابامدرك اسـاس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار درازعلم را برروی خویش کشوده دار *

کلام قـدیم الهی که بتوسط خلیفـة الله علی العـالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است ۰ بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند ۰ واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید واز اطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آگاهی میدهد *
یک کلمه جامعه سخن میگوید وشنوندگان بلغتهای گوناگون هرکسی بلسان خویش معانی آنرا درک نمایند واهل ادراک را درایی معنی عجب افزاید *
آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لسان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد ۰ وآنهارا پرنمود وبسخن گفتن آغاز کردند ۰ وهرکس از حاضران سخنان ایشان را میشنید وحیران وعجبناک میگردید ۰ ودر اینباب سخنان می گفتند وبیگانگان استهزا میکردند ونسبت مستی وابایشان میدادند ۰ جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه گر شد *

﴿ هردم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاک روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنندگان برآن را مشاهده نمایید ۰ وبدانید که ایشان همان استهزا کنندگان بر روح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *
این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیش گرفتگان وا پس روند وبسی از عقب ماندگان پیش گیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *
گول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بهمین درحق کلام خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقرلهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنهااست بمیان آورد ولازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود . لیکن حیف ازآن معانی است که بگوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت اوگردد بل بر تمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهایك لغت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای توبیاوریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چگونه بیانات کوناگون را آشکار کرد *

بیچاره مؤلف ازاسلامیان شنیده که قرآن هفت یاهفتاد معنی باطنی دارد . وچنان دانست که اگر یك معنی را بگیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آرا کفتیم . واضح است که جملهٔ معانی غیر متناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واگر اینگونه نباشد کلام حی وقیوم نیست *

اگر چنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل گردد وبعد آن قوم بمیرد ویاآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یاگذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند . قرآن حی وقیوم نخواهد بود . ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز ازلفظ راسمی فهمند زیرا که کفتیم تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد با آنانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آگاهی ندارند • ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی راکه بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیه که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس • ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها در یك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر • واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ • وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیگر بدیگران • وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است • وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر وآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس • وآیاتی که مخصوصا درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد • وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار آنهـا تاهنگام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمةالله ومانندآنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود گوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید • مگر آنکه گوش حیوانی رافروخته وگوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك • واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام • خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد • زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آنرا دادند درعالم بشری ظاهر آمد *

از بشری رسته بود باز برای بشد

تابکمال آورد پایهٔ نقصان گرفت

ووضع المیزان * دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب الله وعترت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود *

انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی

لن تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شدهٔ بابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی . واگردل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد گردیده است بیانات نغز و باریك را میاوردم * خدا فرمود

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میگوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی بازمیدارد *

کاش این بیچاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید مثل الجنة التی وعد المتقون که چون خطاب ظاهرباجسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . و پس از آن فرمودند ومغفرة من ربهم باآنکه در بهشت گناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . واگر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدرادراك خود وستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم . وجنت راباید دوقسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارگاه پدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین در خصوص آن گفت
که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا
گذاشت . و نیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی
در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی
مذکور داریم اگرچه بیگانه را نصیبی از ادراک آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
ذکر بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی و روحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله
الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها پر شده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است
و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا و استیلا دارد از چهار
نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض و نور اصفر و نور
احمر و نور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا و فروعا از آن چهار حکایت
آورند و مظهریت جستند . گلها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها
و صحراها بینی از نهایات آثار آن گلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران و میل آفتاب
از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا بر حسب موقع ظاهر
شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب
غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار گانهٔ اطوار
خلقیه است یعنی ﴿ خلق و رزق و موت و حیوة ﴾ چهار ملک است .
جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴿ سه ملک رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگارم *

﴿ رئیس اول ﴿ روح القدس است که سروران دین دو حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴿ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴿

﴿ رئیس ثالث ﴿ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴿ هنگامیکه خدای فرمود یاعیسی تو گفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست ۰ وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنها را بیان کرده ایم ۰ واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴿ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست ۰ ودر کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین مبین است ۰ ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود ازرد ومایسان از یمین عرش است واول کسی است که میوه نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴿ که خدای بهشت خود را بد آنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر گردید ۰ بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها جلوه گر گردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لاتعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴿

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی است در هر عالمی از عوالم وجود لفظا و معنا و ذاتا و صفة باطوار کوناکون ظاهر کردد انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ۰ وهمین چهار است که سر آن در موجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری کردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشناییها واصل همهٔ الوان ورنکها است ۰ چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ۰ مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابو البشر در محل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسک حج را باداب اسلام در آنجا بجای آورد وآن صفی الله در صفا ومرنه در مروه ایستادند ودر عرفات همدیکر را شناختند ۰ وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان بنا کرده شد ۰ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ۰ مربع الارکان است ۰ وآن خانهٔ خدا در محاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است ۰ کلمات چهار کانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله * والحمد لله * ولا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لا اله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که در این عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه بر چهار کونه است که ذیلا مینکارم *

﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمهٔ ﴿ لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کمثله شئ وهوالسمیع البصیر *
﴿ توحید افعال ﴾ هوالذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شئ سبحانه وتعالی عما یشرکون *
﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا *
راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد وبرای شرفیابی از حضرت ایشان استیذان کرد وبفردای آنروز رخصت قبول یافت ۰ پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود ۰ که خبرده مرا ازچهار حرفی که در آسمان است واز تفسیر کنندهٔ آنها واز چهار حرفی که بر زمین نازل شده است ۰ فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل کردد وتفسیر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پیغمبران نازل نکردید ۰ واما چهار حرف دویمی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لااله الاالله است باقیا ﴿ ودویمین آنها ﴾ محمد رسول‌الله است مخلصا ﴿ وسیمین ازآنها ﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿ وچهارمین آنها ﴾ ایمان آورندکان وتابعان ایشان است ۰ که ایشان ازما هستند وماازرسول خدا ورسول الله ازخدای سبحانه‌است ۰ پس راهب بهمان چهارکلمه ایمان آورد وشهادت دادودرحق مؤمنان بطهارت وپاکی کواهی کرد وکفت ۰ وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة‌الله والحمدلله رب العالمین *
پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت ویکدست لباس مرآن راهب راخلعت داد ۰ یعنی جبهٔ ازخز باقیمت وپیراهنی ازپارچهٔ قوهی ویك طیلسان ویك پنجکه ویك کلاه سرکه درحدیث بعبارت قلنسوه وارد است ۰ آنکاه نماز پیشین را بجای آوردند ومرراهب را فرمودختنه نمای عرض کرد اختتنت فی سابعی ۰ وچون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما دراینجا نیاورده اکتفا برمحل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغیر دادن معلمان دروغگوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید · وجمله این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی از برای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *
﴿ فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾
پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد · که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها · فؤاد است · وعقل · ونفس · وروح · وطبیعت · وماده · ومثال · وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد وبهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره وباطنهٔ ماها بالاتر است · بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکنند · که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست · وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود · وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم ازمیزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت · ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجاست ٭
بالجمله معنی آیات را هر کسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید ٭ و بلغتهای مختلفه وزبانهای گونا گون سر ملك وملكوت وجبروت را واطوار احكام ناسوت را از یك كلام بیان میفرماید ومنكرانش استهزا میكنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند ٭

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو كه از عالم اجسامی وهنوز تكمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینكه از عالم ادراك تو سخن گوید راهی نیست ٭ واگر غیر این باشد خلاف حكمت خواهد بود ٭ همانا مانند تكلمات پدر است بلاتشبیه كه با طفل خویش كند واو را بزبان او وباندازهٔ ادراك او تلطیف وتربیت نماید واز عالم او با او رفتار وگفتار آورد ٭ چون بخواهد او را رفتار آموز دست او را گرفته بلهجه وحالت او مر اورا ﴿ تی تی پایی ﴾ گوید وچون قدری بزرك شد وخواست كه اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها از عالم او سخن گوید ولباسهای رنگین بوی وعده كند وبوی بوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرا میكند ٭
طفل شیرخوارهٔ كه هنوز دندان نیاورد وقوای او قوت نگرفت غذاهای لطیفه را نتواند خورد ٭ مادر او غذاها را ترجمه كند یعنی شیر نموده موافق طبع وقوای او ساز دو بوی دهد ٭
﴿ كلم الناس علی قدر عقولهم ٭ وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان با جهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات با اطفال باشد ٭ این است كه اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند ٭ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت كه باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرگونه فساد وتباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضایع وگمراه نمودند وبدین خانهٔ رنگین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴾ همه‌اندر زمن بتوان است * که توطفلی وخانه رنگین است ﴿

پس مرخردمندان راپوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واگر بخواهیم ازسخنان ناشایست ونسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها در کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگرچه برخی ازآن پیشترمذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگررا که اکنون درنظرداریم بنحو اجمال دراینجابیاوریم . تامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند . ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه‌را با آن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیگر مجملی ازآنهارا بنگاریم *

﴾ معیار هشتم ﴿

﴾ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴿ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام وابادختران خود درحالت مستی شنیدید واولاد آوردن آنهاازپدرخودشان را ازتوریة شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن درهمین انجیل وتوریة مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی دررسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرده که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مردصالح کەدرمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی‌شنید همه روزه برخود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شوهر اورا بمعرکهٔ جنگ بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده . وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکورشد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، برادرانش گفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند . نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنگاه کنعان پسر حام رالعنت کردو گفت اوبندهٔ بندگان برادرانش باد . وسام رادعا کردو گفت کنعان مراورابنده بادوماننداین سخن رادرحق یافث گفت این است ملخص آنچه درفصل مزبورآورده اند* عجب است که گناه راحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینکونه پیغمبرنمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیکررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی . واین همان نوح است که درانجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکوراست ﴾ کهچون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شدبزن خودساره گفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اکر مصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند توبکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرمسرای خویش برد . وبابراهیم

بخاطر او مصیبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای
بزرك انداخت و پادشاه از او دست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *
به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند . آیا مانند
این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد
میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو
العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم
ساره را بدروغکویی امر کرد واونیز دروغ کفت . ومانند این
دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر
مذکور ﴿ درفصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته
درمابین سور وقادس سکنا کرد ودرجرار امهمان شد . ودرحق ساره کفت
که این خواهر من است . ملك جرارا فرستاد وساره را از او کرفت .
وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد وکفت بجهة این زن که کرفتی
خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است .
تا آنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد
که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره کفت اینك هزار
مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون
ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم
کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم
ونیز این خواهر مادری من است *
حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح
احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (١٨٤٨)
عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده
اند . وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم
توبه نکرد . وحال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه
درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت .
ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند .
و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندگی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میگوید پساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گناهی را نخواهم کرد لکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر گناهکار نباشد ۰ زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهردو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گناهی دیگر بگردن ابراهیم بگذارد ۰ زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست ۰ که میگوید * خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه از مادرت در خانهٔ تو متولد باشد یا در خارج بزنی قبول نکن * ونیز میگوید هرکس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را ببیند یعنی نزدیکی با آنها کند ۰ پس عاری است بزرك وهردو یعنی مرد وزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند ۰ بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی گردن هردو را باید زد وهمچنین موسی گفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد ۰ مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین گناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد ۰ که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند ۰ وآیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد ۰ این کتابهارا که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان را ساختند و آنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را با دختران خود وتولد مواب را از دختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك و پدر شدن او بر عمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجد داود را عوبید میشمارد ومادر عوبید راعوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . با آنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل بجماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هر کس عمانی وموابی باشد داخل بجماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . وچون واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبر است . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی برحقیت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

درانیقسام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است ٠ ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد ٠ وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیکوید ٠ خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق وذریت اوثابت میکنم ٠ یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل ٠ پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انتساب معتبر شد ٠ فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه کفته شد ٠ بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنهارا درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند ٠ بلکه پدر جماعت الله شد ٠ بلکه پدر خدای شدند ٠ بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید ٠

﴿ درفصل (۲۶) سفرتکوین ﴾ مانند همان نسبتی راکه درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را کفت بااسحق علیه السلام داد ٠ وولیم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره کوید ٠ ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیراکه زن خودرا خواهر خود کفت ٠ پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان درنزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند ٠ ودرآنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیرشده‌ام ونمیدانم کی خواهم مرد ٠ بصحرا برو وشکاری بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم ٠ مادر یعقوب

این مطلب را شنید واو را فرستاد وازگله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند ۰ وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ۰ ودعای خیرا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند ۰ والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیرا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان ۰ وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید ۰ وازجمله دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ۰ وپسران مادرت برای تو رکوع کنند ۰ لعنت کنند کان برتو ملعون شوند ومبارك کنند کان تو مبارك باشند ۰ تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودر آنجا شرح و بسط درفریب خوردن اسحق میدهد ۰ وآنکاه بسیار متحیر شد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت ۰ عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مکر برای من ازآن دعا چیزی نکاه نداشتی ۰ تا آخر حکایت آنها که دراینجا بطور خلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکوراست ﴾ یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد ۰ بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجههٔ برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا بمن خدمت کنی ۰ آنکاه یعقوب بجههٔ محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد ۰ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد ۰ ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بحبایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ۰

چرا فریبم دادی مگر من بجهة راحیل خدمت نکردم ◦ لابان گفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرگ درخانه بماند و کوچك شوهر کند ◦ تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل را نیز گرفت وهردو خواهر را جمع کرد ◦ وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذر های عجیب ازاین کارها میگویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا گوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر زگناهش نگرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سر بر آفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگرچه هرگاه بخواهیم اینگونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم ◦ باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد ازبیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیارکمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم ◦ با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیارکه دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند باینحال مانده‌است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه کلمات را نام ازالهام و وحی بگذاری ◦ وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد ◦ وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ گفت واطاعت نکرد ◦ که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارگانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خدا وندا است . یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس بکوش انسانی ازخلاصه‌های آیات تورية وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی ویکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد وروزسیم لابان فرار کردن اورادانست وبرادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت . وبوی رسید وگفت چه کار بود که تو کردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی در این کاراحمق کردی . ونگذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب ویابد به یعقوب بگویی . چرا خدایان مرا دردیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد . بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی وپنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام رابرای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغگوی بودی . وهم یعقوب پیغمبرخدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . با آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت *

﴿ درفصل سی ودویم ازسفرخروج تورية است ﴾ هرون امر کردبحاضرکردن زینت قوم وآنهاجملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای آنهاساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند . باآنکه بجلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن او درجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خودشان مصرحست *
﴿ درزبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی وبرگزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾ وهرون قدیس رب ٭ ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون درنزد آگاهان ازآنها واضح است *
﴿ درفصل ثانی ازسفرخروج است ﴾ غضب موسی برخدای شدید شد ﴿ تاآنکه گوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك گردید *
﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾
﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخورو چیز ناپاك نخور زیرا که اینك باورشده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را ازدست فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفر مذکوراست بغزه رفت ٭ ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد ٭ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد ٭ ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا گفتند ازاو بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند واورا می بندند بطوریکه نتواند بگشاید ٭ واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند ٭ شمسون چند باربدروغی یك چیزی گفت وآنها اورا بدانگونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را پاره میکرد ٭ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن گفتی وآنزن چند روزاورا آرام نداد ٭ تاآنکه اورا ازآن سرآگاهی بخشید که اگرسرمرا ترا شیدند قوت من میرود

وماننده سایر مردمان خواهم بود • آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت • پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید • بزرگان فلسطین که نقره‌ها برای آن فاجره آورده بودند • بیرون آمده واورا بستند درحالیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست • وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند • وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرگ قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند • ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد • تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد • وآن خانه پر از زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند • وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یک بارنیز برمن توانائی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم • پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاک شدند • وشمارهٔ هلاک شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود • واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال دراسرائیل پیغمبری کرد *

تا بیان درحق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بد گرسخنانی که درسفرتکوین آوردند • وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوک ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبراورا تکدیر وتقبیح نموده که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیبناك کردی ۰ درنظر کاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی ۰ اوریای حیتانی را کشتی و زن اورا کرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه کفت ﴾ بلایی بسر تو بیاورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا کرفته بکس نزدیك تودهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد ۰ تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد ۰ داود بناثان کفت بخدای کناه کردم ناثان کفت خدا نیز ازکناه توکذشت وهلاك نشوی ۰ لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

کویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهر کردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادکان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثانیان ۰ وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود ۰ برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد ۰ واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند ۰ وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیکانهٔ خودشان کمراه کردند ۰ ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان کردید ۰ وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت ۰ وهمچنین برای زنان دیکرخویش مانند آن کارواکرد ۰ وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ نمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی ازبندکان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچکونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ چنون پسر بزرك داود باثامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد ۰ واوبیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنانرا دوست میداشت *

﴿ در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (٢٢) است ﴾

برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت وپس ازآن باپدرش جنك کرد وازبنی اسرائیل بیست هزارکس راکشت واین جنك در فصل هیجدهم سفر مذکوراست *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات ازکتب مقدسهٔ اینسان همینقدرها برای توکافی است . ویاآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالاییم . اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خودشان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هرکاه مرد خدا شناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکزشایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واکر خود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذعیسی سخنانی آورده اند که درقواعد وعقاید اهل توحید هرکز رواتواند بود ﴿ بولوس ﴾ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر ثلث انجیل تقریباً رساله های اواست واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز کاهی درشریعت مداخله داشتی . چنانکه

در * باب هفتم * رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بگمان بیان نمود وگفت که ظن من این است ۰ وهمین * پولوس * است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه گفت وامت را بغلط انداخت ۰ تا آنکه عهد خدای راباطل شد و بدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم واولاد و ذریت او داشت استوار گردید ۰ واین پولوس است مقدس عیسویان و بندهٔ مسیح موهومی ایشان ۰ که درحق وصی نخستین واعلم وافضل در میان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد ۰ ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در * باب دویم * بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی * شمعون الصفا * بر تکدیر وتوبیخ دو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم ۰ که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند از ختنه شدگان ترسیده از زندیقان دوری جست ۰ ودیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند ۰ همچنانکه * برنا باس * نیز از مدارای آنها گول خورد ۰ ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنها را دیدم در حضور همه به پطرس شمعون گفتم که اگر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وبآداب یهودان راه نمیروی دیگر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی ۰ ما بالطبع یهودیان هستیم از گناهکاران زندیقان نیستیم *

* متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خودگوید * مسیح بوی گفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود ۰ باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند ۰ بل افضل از موسی ودیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند ۰ وروح القدس وخدا وپسر خدا باایشان یکی شده بود ۰ چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه خدا بامن یکی شد شما نیز بامن یکی شدید وبقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد وافسردگی غالب شد ۰ از خدای تعالی درخواست میکنم که مارا ۰ بنگارش وروایت این سخنان نالایق بمقربان درگاه احدیت وتقدس او نگیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که دراین نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود وبطلان آن سخنان باطل آشکار گردد ۰ نخواستم که بعضی از سخنان اورا که در نهایات کتابش آورد بعینها دراین اوراق بیاورم ۰ وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن دراین مختصر نامه بتصریح یابتلویح یاباشارت یافت نشود ۰ که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه وپریشان گوئی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب گفت ۰ واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد ۰ وسخنانی را که شایستهٔ براهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بگذریم ومقابله بمثل نکنیم ۰ بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست ۰ واینك شمشیرما که گردنهای آن سخنان مزوررا از پیکر انداخته آنهارا اجساد

بلا ارواح کند . اینك عصای موسی که ریسمانهـای ساحران را
فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد
ابن عبدالله ﴾ وبخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ
نقـایص پاك بودند . ای سـاحران که سخنان مزوورا در نظر
جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه وعامه . برا درانه
نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جویید . واز تعصب
وعنـاد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی
ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع *
بجـان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث
وبت پرستی والحاد نشوند . مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ
اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان
لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخـلاص جان خویش از ورطـهٔ
تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت پی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای
کهنه میکردی . ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن . یا سخن ضعیفی
که طایفه از اسلام در کم کـردن آن کفتند چه کار . بجـان
تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی
آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیده معـایب این نسبت را در حق مسیح
ودر حق خـدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغـمبر پیغمبران
وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار . اکر عقل وادراکت همراه باشـد
این سخن را نتوانی کفت . ازروی بی اطلاعی است که چون شنیدی
آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات
بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول وموجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ﴾ درهنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط ۰ ومالك ممالك ملك وملکوت ۰ وعالم بر تمامی اشیاء وکل ذرات بود ۰ چگونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد ۰ وچگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند ۰ چگونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج از شعله غائب کردند ۰ از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد ۰ ودر پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ﴾ جهان ایجاد از بعض جود اواست ۰ شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست ۰ علم لوح وقلم جزوی از علوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾ اینکه شنیدی آنجناب امی بود آرا معنی چنان است که نخوانده میدانست ۰ ونانوشته می خواند ۰ وخدای بآن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنگام بشارت از مقدم او کفت ۰ سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه او دارد ۰ وبا اینکه من کلمة الله ام وروح الله ام ۰ ورسول از اولوا العزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم ۰ درهنگام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید تجلی کند واو را بجمال وکمال نماید ۰ واضح است که صورت در آینه را چشم وابرو ودست وپای وجمله اعضا مانند زید تواند بود ۰ لکن اکر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند که آیا تو چشم را مالك هستی کوید نی ۰ واکر پرسند که دست داری کوید حاشا ۰ کویند چیزی از زید متجلی در تو هست کوید لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرك شود و بگوید آری من نیز کسی هستم وآنچه
اودارد مرانیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکه ازاو پرسند *
﴿ بانك طاووسان کنی گوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾
بزبان دیگر گویم ۰ که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات
متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *
قائم بودن هرچیزی باچیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست ۰
قیام صدوری است ۰ وقیام ظهوری ۰ وقیام تحققی که رکنی نیز
گویند ۰ وقیام عروضی ۰ وسخن دراین قیامات بسیاراست
ولی باجمال دراینجا بذکر آن پردازیم *
﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثر ومؤثر است یعنی قائم بودن اثررا
بامؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیر وصورت
درآینه باشخص مقابل ۰ ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثررا بذات مؤثر
نه در صدور ونه درقیام ونه در بقا وثبات بوجهی راهی نیست ۰
پس مؤثر که گوییم اسم فاعل مؤثراست که مؤثر قریب است ۰ اگر
دراینحال صورت درآینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع
توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم گردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است
باصورت درآینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است بااجزا چنانکه
سکنجبین پیدا نشود ومحقق نگردد مگر بسرکه وانگبین *
﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند
قائم بودن الوان است بامحل آنها ۰ درست بفهم چه میگویم واین
سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان ۰ این سخنان بگوش

هرکسی نرسد ٠ قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس دراعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است ٠ اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطورکفایت کفته شد ٠ که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد ٠ وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است ٠ مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آوردن نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد ٠ وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

ازآنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید درانجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت ٠ وقرآن کفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل درینباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

درد هنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میمردم پیش ازاین وبکلی ازفراموش شد کان میشدم ٠ یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیر آن درخت این سخن را کفت بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسر زنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد ٠ ازکجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجا کردی ٠ اکرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد ۰ وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دویم لوقا ﴾ چنان است *
درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنهـا جای نبود ۰ پس توانیم گفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید ۰ ودر میان دوغلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود که اگرآن اختلاف واضحاثابت گردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد ۰ وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام ازاسـلام وغیراسلام است *
زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعـاومتفرقا دربیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده‌شد ۰ در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم ۰ وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تواگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجـلاج نبـاشـد که نوشـطرنج ندانی ﴾

﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است ۰ ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود ۰ اینـک آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آگاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه ۰ که بقدر مقدرت ودر خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجدید سال خویش کنند ۰ وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته ۰ وبدین پنجاههٔ حقیقی تمسک جسته ۰ از پنجاههٔ بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز وماه وسال مارا بغفلت
وبدبختی نسازد *

﴿ یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من ازکلمات صحیحهٔ توریة وانجیل ٠ وازبیانات عقلیه ٠
ودلائل فطرتی ٠ وبراهین حکمتی ٠ حال نخستین انسانی رادانستی
وفهمیدی که انسان دربدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال
وقدرت بود ٠ وچگونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت
٠ وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجادبود ٠ وچون صانع حکیم
کامل توانا برای اکمال صنع خویش ٠ واتمام قدرت کامله خود
وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید ٠ وهمچنانکه
خودرا بوی شناساند شناسائی آفریدگان رانیز در وی پدید کند ٠
وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت
وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد ٠ وآن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدائی تمام وکامل
آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام ومقام نقش
وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان
خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی ٠ ودرهرکدام ازآن منازل
عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف
وسکنا نمودی ٠ وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم
بودهمه رایاد گرفتی ٠ تاآنکه منتهی بعناصر گشتی طبایع چارگانه
درتوکار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیگر مضمحل ودرهم
شدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفرخویش گردید *
ازاین مقام ترا ندای بازگشت رسید ٠ صعود کردی ٠ ودرنبات اینچنان
یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه
گذشته از ثقل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص گردیدی ٠
وآنگاه ازصلب پدر بطن مادر بیرون آمدی ونطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت ۰ ورياح چهارگانه بدستیاری چهار ملك يعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ﴾ پرتو وزیدن گرفت قوای اربعه از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا وآتش وآب وخاك ﴾ ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدر شد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی ۰ وناسوتی شدی پس از آنکه ملکوتی وجبروتی بودی ۰ ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی ۰ وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

﴿ عهدها کرده‌ایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفا نکنیم ﴾

﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی ۰ واین فراموشی یا بجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد ۰ وآنها همه از عالم اجسام وکدورات برتو پیوست ۰ یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویا از راه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود ۰ تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارگی وهنگام فطام وایام صباوت تو اتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بویی بری وبدآنجا اتصال جویی ۰ ودرآن مقام خدای تعالی انبیا ورسل وجانشینان ایشان را محض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد ۰ که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند ۰ که نظر را ازبیگانه بازگیر ۰ والتفات باین خانهٔ رنگین مکن ۰ وبازگرد بسوی خدا همچنانکه از آنجا آمدی *

﴿ فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت ﴾

﴿ منكم احد وامضوا حيث تؤمرون ﴾

هر گاه در اینحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند گشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ﴾ ﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید • اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوئید وتابع ومتأسی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارا دوست ومحبوب دارد • وگناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی گناهان من که شماها واعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند • واولاد صالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان رادراین نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحق را باطلی است برآن مماثل • وهرآنچیزی که درخزائن علویه هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودرمقابل ملائکهٔ مؤکلین برهدایات وعلوم حقه • شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا گرفته اند • زیراکه اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنگام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطور اکمل درجملهٔ جهان • سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا درامر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس • وتدبروتعمق درکاردین وامر بازگشت بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زبونی ده • دل خویش را که جایگاه خداست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامردین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید ۰ واین راه باریک را دراین شب ظلمانی تاریک بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد ۰ واین همه زنگ آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود ۰ وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است ۰ بتوسط قرای ظاهره که سیرتودرآنها مقرر است فائز نکردی ۰ خدارا زیارت نتوانی کرد ۰ وبخطاب ﴿ سیروافیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد ۰ وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کند ۰ وابالسه وشیاطین تراکمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

دراینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین ۰ ومنکری آیات الله فی کل حین ۰ والله حسبنا ونعم الوکیل ۰ ونسئل الله حسن الخاتمة ۰ وشفاعة محمد شفیع المذنبین ۰ والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه ۰ فی الیوم الثامن
والعشرین من شهرذی الحجة الحرام من شهور
سنة (١٢٨٧) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (١٣) جمادی الاولی من سنة (١٢٨٨)